

۱۵۹



۵۲

از این کتاب در دایره نام نبرد است

در دایره صوفیه
و بیان عقاید

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



بازدید شد
۱۳۸۲

۵۰۹۶

شماره ثبت کتاب	۹۲۲۸۰
موضوع	تاریخچه صوفیه
مؤلف	کتاب در صوفیه
کتابخانه مجلس شورای ملی	

خطی - فهرست شده -
۵۲۸۱

از این کتاب در دایره نام نبرد است

در دایره صوفیه
و بیان عقاید

بازرسی شد
۳۶ - ۳۷



بازدید شد
۱۳۸۲

۵۰۹۶

شماره ثبت کتاب	۹۲۲۸۰
موضوع	تاریخچه صوفیه
مؤلف	کتاب در صوفیه
کتابخانه مجلس شورای ملی	

خطی - فهرست شده -
۵۲۸۱

از این کتاب در ذریعہ نام سرد است

در رد صوفیہ
و بیان عقیدت

بازرسی شد

۳۶ - ۳۷



بازدید شد

۱۳۸۲

۵۰۹۶

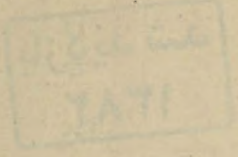
شماره ثبت کتاب	۱۴۲۱۰
موضوع	
مؤلف	
کتاب رد صوفیہ	
کتابخانه مجلس شورای ملی	
شماره قفسه	۵۴۸۱



خطی - فهرست شده

۵۴۸۱

1



نظری



بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند جل شانه بعد از خاتم انبیاء و صلوات الله و سلامه علیه
 و اله دو جهت بیان آنکه داشت که هر که قفل کند از گفته
 این دو جهت هلاک است یکی قرائت و یکی دوازده امام
 پیافیه مفسون روایت متواتره آنی تارکین فیکم التعلیه کتاب
 الله و عتق فی صیانه و در باب توحید و خداشناسی کلمات
 از آن طهرین صلوات الله علیه جمیع نقل میکنند بعد از آن
 بعضی کلماتی که صادر شده از صوفیانی که کتب آنها
 چاپ گردانند اهل فقه و ادراک و دانش و عالم ملا
 کنند که جمیع ما بین آنها نیست و باینه اما جمیع باشد که اهل
 دین و دین و اهل فقه و تحقیق حکم آن جمیع را بدین
 عرفان باقی و عبادت پر دارند که آن خود نایب است از فقه و ایمان
 المستعان

کتابخانه مجلس شورای ملی
 شماره ثبت ۱۳۰۲
 تاریخ ثبت ۱۳۰۲

المستعان در چهار نقل کرده از توحید صدوق علیه السلام که روایت
 کرده ببنده خود از ابن عمید از ضباب علی ابن الحسین علیه السلام که
 سؤال کردند از او از توحید حضرت فرمود خداوند میداند که در
 او بر زبان میاید قومی که اهل تعقی هستند پس باز کرد
 خواهش احمد الله الحمد و آیات وارده در سوره حدید را بخ
 الله تبارک و تعالی السموات و الارض و هو العزيز الحكيم له ملك
 السموات و الارض حی و عیت و هو علی کل شیء قدیر
 تا آخر آنجا که گفته و هو علیم بذات الصدور هر کسی را
 از این را بخواهد هلاک خواهد شد و باز در چهار نقل
 کرده از کتاب توحید صدوق علیه السلام که روایت میکند
 از عبد العزیز ابن مهدی که میگوید سؤال کردم از
 حضرت رضا علیه السلام از توحید حضرت فرمود هر کسی
 قفل خواهد بود را ^{چنانچه} و ایمان با او آورد تحقیق توحید را

شفاقت عرض کردم چگونه خواهند او را فرموده همان خودی
 که مردم میخوانند او را و زیاد کرد اجتناب برافیم عدم
 مردم میخوانند در افراان سه مرتبه گذر کند که این را و با
 در جای نقل کرده از کتاب امامی صدوق علیه السلام که روایت
 کرده بنده خود از شیعیان این فایده که میگوید حضرت صدوق
 علیه السلام فرمود بترسید و اجتناب کنید از تفکر
 در ذات خداوند بدستیکه تفکر در ذات خداوند
 زیاد نمیکند انسان را مگر حقیر و پست و پست و پست
 نقای اصبهار او را در کن نمیکند و وصف نمیشود
 بمقدار و با در جای نقل کرده از کتاب
 فاس برقی علیه السلام که او روایت کرده از
 صبی ابن میاح از پدرش از حضرت صدوق
 علیه السلام واکه و علیهم الصلوة والسلام
 که فرمود

که فرمود من نظر فی الله کیف هو صلیک و در جمیع الجریه
 در لفظ فکر میگوید و فی الحدیث من تفکر فی ذات الله
 ترندوق اییه من مایل فی معرفه الذات ترندوق لانه
 طلب مالم یطلبه ولم یصل الیه بنی و لا ولی و لا ولی انهم
 و در جای نقل کرده از کتاب روحیه الواعظیه که
 او از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام روایت کرده که
 فرمود اتقوا ان تشبهوا بالرب الذی لا مثل له او تشبهوا
 من خلقه او تلقوا علیه الاوصام او تلقوا علیه العز و تقریباً
 الامثال او تنفقه بنفوت المخلوقین فان من فعل ذلك
 ناراً و ایضا در جای نقل کرده از کتاب روحیه الواعظین
 که روایت میکند از حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام
 که مردی با عرض کرد این المجدد حضرت فرمود لا تقال
 اییه لانه ایته الایضیه و لا تقال کیف لانه کیف الکیفیه

ولا يقال ما هو لانه طلق المصحة سبحانه من عظمته
الظن في تيار اراج عظمته وحسرت الالباب عند
ذكر ازليته وقيمت العقول في افلاك ملكوته
وذكر كافي رواية کرده بسند خود از علي ابن ابي حمزة
که گفت عمر من کردم حدیث امام صادق علیه السلام
هشام ابن احمک از شمار روایت کرد خداوند جسم حدیث
نوریت معرفت او ضروری است منت میگذارد با
معرفت تبرک که میفرماید از خلقش پس حضرت فرمود
من لا یعلم احد کیف هو الا هو لیس گفته شیء وهو الصبیح
البصیر لایحد ولا یحس ولا یتدبر که الحواس ولا
یحیط به شیء ولا جسم ولا صورة ولا قیط ولا قدیر
وایضا شیخ کراچی علیه السلام در کتاب کنز الفوائد
روایت کرده از حضرت صادق علیه السلام که فرمود سبحان
من لا یعلم

من لا یعلم کیف هو الا هو لیس گفته شیء وهو الصبیح
البصیر لایحد ولا یحس ولا یتدبر که الالباب ولا یحیط به
شیء ولا هو جسم ولا صورة ولا بذی قیط ولا قدیر وایضا
در چهار نقل کرده از کتاب حاشی شیخ تبرقی علیه السلام
که او بسند خود روایت از شیخان این خالده که میگوید حضرت
صادق علیه السلام بمن فرمود یا سلیمان بدرستی که خداوند
تعالی فرمود و ان الی ربک المنتهی پس هرگاه کلام
خداوند شد اما کن کنی از کلام حکم و باز در چهار نقل
کرده از تفسیر علی ابن ابراهیم فی که او بسند خود روایت
کرده از جمیل ابن اراج از حضرت صادق علیه السلام در قول
خداوند که فرمود و ان الی ربک المنتهی فرمود هرگاه
منتی شد کلام خداوند پس اما کن کنی از کلام و حکم کنی
فیما دون العرش و حکم نکند فیما فوق العرش بدرستی که خلقی

حکم کردند در مافوق عرض بر عقول آنها بینه و قیاس
 الی آخر الحدیث علی علیه الرحمۃ میفرماید مقصد از ان
 فوق العرش کما ینہ از ذات است و در کافی روایت کرده
 بنده از خدا به مسلم عن ابی جعفر الباقر علیه السلام قال یا ایها
 الذکر فی الله و لکن اذا اتمم ان تنظر الی عظمت
 فانظر الی عظم خلقه و فی الکافی ایضا بنده الی وزاره
 عن ابی عبد الله علیه السلام قال ان ملکاً عظیم الشان کان
 فی مجلسه فساءل الرب تعالی ففقه فادری این هو
 و در جاد نقل کرده از کتاب توحید صدوق بنده الی
 ابن عیسی و در احتجاج طبرسی او را نیز نقل کرده از
 صاحب امام محمد باقر علیه السلام پرسیدند آیا جایز است
 اینکه بگویند خداوند شیئی است حضرت فرمود بلی خائن
 کنید او را از حدین مد تعطیل و بد تشبیه و باز در جاد نقل کرده
 از کتاب

از کتاب توحید صدوق که بنده خود روایت کرده از یحیی
 که میگوید حضرت ابی الحسن الرضا علیه السلام بمن فرمود چه میگوید
 اگر کسی بگوید خداوند شیئی است یا لاشیئی است عرض کردیم
 خداوند ثابت کرده خود را که شیئی است که فرموده قل ای
 شیئی اکبر شهادة قل الله شعیب یعنی و بینکم پس من میگویم شیئی
 لا الاشیاء زیرا که در نفی شئیة او ابطال او و نفی اولان
 میاید حضرت فرمود راست گفتی و جواب گفتی بعد از آن خود
 حضرت رضا علیه السلام فرمود مردم را در توحید سه نکت^{ند} هست
 نفی تشبیه و اثبات بد تشبیه نفی جابز نیست و تشبیه
 تشبیه جابز نیست و تشبیه اینکه خداوند تشبیه نیست او را
 چیزی در راه در طریق ثلثه میباشند اثبات تشبیه
 و باز در جاد نقل کرده از معانی الاخبار و توحید صدوق که
 بنده خود روایت کرده از مقالات ذیل آن که با حضرت صادق

علیه السلام حاجه میکرد و ندانم عرض کرد پس خداوند چیست
 فرمود منی و خلاف الاشياء رجوع کن بقول منشی و بوی
 معنی ثابتی و اینکه منشی و است بحقیقه شکیفته الا اینکه گفتم
 است نه صدوره و باز در جابر نقل کرده اند که کتاب تو صدور
 که روایت کرده از ابی هاشم جعفری از حضرت جواد علیه السلام
 میگوید عرض کردم بخدمتش خداوند فرموده لانه که
 الاصاب و هوید رک الاصابا پس حضرت فرمود یا ابا
 هاشم او همام قلوب ادقند از اصبار عیون تو
 در رک میکنی بوجهی خورست سدد و همد را و بلدانی را
 که داخل آنها نشدای و چشم ندیدای و ان او همام
 قلوب در کن خداوند نمیکند فکلف با اصبار عیون
 و باز در جابر نقل کرده از تقیید عیاشی که اول
 اشعث ابن حاتم روایت کرده که گفت فضل ابن
 سهل

سهل دفرایستین گفت عرض کردم بخدمت حضرت
 ابی الحسن الرضا علیه السلام جعلت فداک ضعیف بود
 از این اختلاف مردم در باره دیدن خداوند بعضی
 میگویند دیده نمیشود پس حضرت فرمود یا ابا العباس
 کیسه خداوند را و صفت کند خلاف آنچه خودش
 خودش را تو صیغ کرده افتد اء عظیم خداوند
 مسته خداوند فرموده لانه که الاصابا و هوید رک
 الاصابا و هوو اللطیف الخفید مقصود از این اصبار
 چشمهای انسان نیست بلکه بصر او همام است و او
 همام او را فرما نمیکند و همامی در کن نمیکند کفینه
 او را هیچ کس هرگاه این را دانستی بدانکه صاحب
 میگوید در آن کتاب هر چیزی که در خارج هست و از

لوازم هستی و نیستی است که آثار مختصه بر وی بر وی مقترب
 گردد یا از آن فاصل است که در ترتیب این آثار محتاج
 است به فهم که مآدم که بوی مفهم نگردد آن آثار بر
 وی مقترب نگردد یا محتاج نیست بان فهم بلکه
 آن آثار به اشتراط انضمام امری مغایر وی بر وی
 بر وی مقترب میگردد و از آنچه محتاج است به فهم
 بممكن تعبیر میکنند و از آنچه محتاج نیست بواسطه
 و از آن ضمیمه بوجود و صوفیه قائلین بودند
 وجود که ارباب کشف و شهودند بان رفته اند
 که ذات واجب تقالی عین آن ضمیمه است که وجود
 است و وی بذاته همه اشیاء محیط و در همه
 اشیاء ساری و وجود همه اشیاء با جا طه و سریان
 بر وی است در ایشان انهی کلامه اولاً میگویند صاحب
 امام محمد جواد علیه السلام در روایتی اجی هاستم
 که فرمود

که فرمود او همام قلوب که ادقند از انصار عید و با و همام
 واجب تقالی درک نشود تو که صاحب شقه اللغات هستی
 میگوئی واجب را نه با و همام قلوبم درک کردم که او عین
 وجود است و ثانیاً وجود عبارة از هستی است تعابله عدم که
 عبارة از نیستی است و این وجود را هم ادفعان و عقول مدینه
 چگونه امام صادق علیه السلام در روایتی علی ابن ابی حمزه میا
 فرماید لا یعلم کیف هو الا هو و ثانیاً فی الفیه کردی نه حقه
 امیر المؤمنین علیه السلام را بر وایت صاحب روضه الواعظین که
 فرمود اتقوا ان تمثلو بالرب الذی لا یقول له اوله علیه
 الا و همام او تعلو فیهِ العکرة فان لمن فعل ذلك نارا که
 القاء او همام بر ذات واجب و اعمال تفکر در او بهر اثر
 نابرجه است عیناً هم صاحب این اشقه اللغات شایسته
 و کلمات را به مارجعه میداند لکن آن طهرانی بی انصاف که این را
 مفهم به کتاب دیگر در یک مجلد چاپ زده دو کتاب از شیخ

عزیزه سنی و یکی دیگر از صفی دیگر لایه ان شخصه
 شیعیه بوده باقیات معاملات برای خود درست کرده
 وفات خصاص کتاب اشته اللغات را در ششصد
 و دو نوشته اند رفان سلاطین منکبیه که در آن وقت بود
 اعظم ایران سنی بود اند و در هند و شش رمان شاه
 اول سلاطین صفویه برور شیعیه و قتل بسیار شیعیه در ایران
 محو شد اگر چه در اول این کتاب صدقات برای آن گفته
 و با محاب را دینی اصحاب را ترک نمیکند و عالم عقیده
 و این مذحبه و صده و جود در آن دو کتاب شیخ عزیز سنی
 الحائیه و مقصد احق که بعد از این ذکر خواهم کردم
 هست بلکه هر دو در صفیه او را نام کنند بعد از شریف
 معروف در هاشمی او بر شریع قهریده حق طوعه و ناه
 نصیر اشاره باینها میکنند که میگوید فان قلت ماذا
 تقول فین بری ان الوجود مع کونه عین الواجب و غیر
 قابل

قابل للتجرب و الا نقسم قد انبط علی هذا کل الموجودات یظهر فیها
 فلا یلو منه شیء من الاشياء بل هو ققیصتها و عینها و انما اعتبار
 و نقد و بتقیدات و تخیلات اعتبارات و عین ذلک بالجه
 و ظهوره فی صورة الامواج المتکثره مع انه لیس هناك الا صقیقه
 الجبر فقط قلت هذا طور و راء طور العقل لا یتصل الیه الا
 بالمشاهدات الکشفیه دون المناظرات العقلیه و کل مسد لافظ
 انهم کلام بیدیه شریف و مطابق این کلام شاه نقه است که گفته
 من جبریم عین ما دریا بود که از جبر چون جدا اینم و صوفی
 گفته قطره بکرست که از جبر جدا یم هم جبر بر قطره خندیده
 ما یم هم و صوفی دیگر گفته حدیث بنوی که فرموده کان
 الله و لم یکن معه شیء در وقت فرود وجود که عین فایده
 همیشه بوده و همیشه خواهد بود و هیچ چیز با او نبوده و
 بود آنچه را که نام می بری آسمان و زمین و کوه و انسان و
 حیوان و انهار و اشجار اعتباراتند چشم تو تجرد میشود
 و معدوم میشوند و متبدل میشوند بشکل دیگر و وجود که

عین واجب است بقدر این اساسی بقدر نیست و همیشه
 بوجه خود باقی است و شاه فقه میگوید در ظهور است
 این معنی و تدوین جسمانی با سیم و دوئی آنکه آن در
 کمالش نام است نزد مردمان چه مبادی در عالم است و در
 کمالش راز شستنی میگوید چه ممکن کرد امکان بر
 چیزی واجب و اگر چیزی غایت صوفی دیگر در شری
 این کلام میگوید هر چیزی که در نظر عقل ممکن می
 نماید اگر باین عرفان او را ملاطفت کنی و از کرد آن
 که او را عقل الوده بان کرده پاک میکنی ظاهر میشود
 که آن عین واجب است و کرد امکان بعد از اعتباری آن
 عقل او را بان الوده کرده و باز شستنی میگوید معنی تو
 عارض ذات وجودیم متشکلهای مشکوه وجودیم معنی مشکوه
 که چراغ است هوای از شکلهای الوان سبز و زرد و آبی و بنفش
 جایی بنی نور سبز و یکی آبی و یکی زرد و تو با سیم و دوئی
 میبری و حال آنکه همان نور است که شئی واحد است و ملایم
 گفته چونکه بی رنگی است رنگ شده و بی بوی و چنانکه شده

۹
 رنگ را از خود یکی برداشتی و فرعون کردند شتی و هم
 انکار ملاجی و هم که از دیوان او نقل شده چیزی را میبرد و راند
 میگوید هر خطی شکلی بت عیار براند دل ببرد و نهان شده
 دم بلباس و کمران مایه براند که پیر و جوانند که نوع شده
 کرد بهائی بدعا عتق خود رفت بکشتی که کشت ضلالت و
 دل مایه براند آتش گلزاران شد یوسف بنده و از عصر نهاد
 قیصر روشن کن عالم از دیده یعقوب چه اقبال براند نادیده
 عیان شد حقا که هو بود که اندرید بیضا میگرد بهائی در حجاب
 شد و بر صفت مایه براند زان محضر کانی شد میشت می پندید
 این روی زمین و اینها تقریب عین شد و بر کینه و دار براند
 تبیح گمان شد این جلم هو بود که می آمد و میرفت هر قدر
 که دیدی تا عاقبت آن شکل عرب دار براند دارای مهابه
 شد متوجه نباشد چه تاسخ چه حقیقه آن دل بر زبان شمشیر شد
 و از کف گرا براند قعاق زمان فی فی که هو بود که میگفت انا
 الحق در صورتی لها مضمون برزد انکم بران دار براند نادان

و در جای دیگر از این کتاب میگوید در باری که چون برزخ
 بودی و میخواست خوانند و در حقیقت در باری است و اختلاف
 صدور احوال و جبر است که در این جمیع چیزها اسمی را در
 چون بتأثیر حرارت نفس زنده بخار گویند متراکم شود و بعد
 خوانند و چون یکبارش نام نهند جمع شود و روان شود پس
 تا بعد چون بدین پدید آید همان در باری بود فالج ثابت علی
 ما کان علیه فی قدم من الوجود الحقیقیه ان الحوادث ای
 التبعات الظاهره علیهم احوال و انهار ای مقلد الانهار و الا
 مواج بالنسبه الی جبر الماء فلیکثر جبر الماء یتکثر الوجود
 و الا نهار فیکثر لک لا یتکثر الوجود الحق المطلق یتکثر التبعات
 و شیء غیره نسبی در مقصد اقول گوید اید در پیش این کتاب میگوید
 که از علم عباد که نشسته اند و بقاء خدا شرف شد اند و بقاء
 و عین البقیه دیده و دانسته اند که هستی خدا بیرون است و از
 این جهت اینطریق را اهل و عده میگویند تا آنجا که میگوید
 به آنکه

به آنکه اهل و عده دو طایفه اند یک طایفه میگوید که وجود یکی
 بیش نیست و آن وجود ذاتیست نهائی و تقدس و نفی وجود
 ذاتی وجود دیگر نیست و امکان ندارد که باشد بعد از آن میگوید
 طایفه دیگر از اهل و عده میگویند که وجود دیر و قسمت وجود
 حقیقی و وجود فیضی و وجود حقیقی وجود ذاتیست نهائی و تقدس
 و وجود فیضی وجود عام و عالمیان است اید در پیش این طایفه
 میگویند عالم و عالمان علم براب است و غایتش اند و حقیقه
 وجود ندارد اما خاصیت وجود حقیقی کم وجود ذاتیست نهائی
 و تقدس این چنین بودی تا اینکه همچنان موجوداتی که در ظاهر
 و ارب معنائند بعین غیر توهم هست براب و غایتش است
 با آنکه هیچ نیست به دیار ابد ذاتی ذاتی نهائی هستی است نیست
 تا و عالم نیستی است هستی تا از این طایفه سؤال میکنند و می
 گویند تا بگویند فیض و غایتش را بشیم که بعضی از ما میگویند و بعضی

معدله و این دو دایره را با هم و همراهم و طلال شمع بر آنها است موجود نیست
 که جان عالم است و عالم بالا عال این نور است نور است
 تا محدود و نامتناهی و جبریت بی پایان و بگیران
 و علم و ارادت و قدرت اشیاء از این نور است طبیعت و
 و فعل اشیاء از این نور است بقیای و شذای و گویائی و کبریا
 و روانی اشیاء از این نور است اما این نور یکی بیش نیست
 بلکه خود همه این نور است و اگر چه صفات و افعال و اشیاء
 اشیاء از این نور است اما این نور یکی بیش نیست افراد
 موجودات جمله بیک بار از این نور ظاهر شوند و هر یک
 در چه اند از ظهور این نور و صفات این نور از این
 جمله در چه آتافته و این نور از دل و افرنداره و فنا و عدم
 را بوی راه نیست در چه نور میشوند و گننه میگردند و خاک
 میروند و از خاک بانه نیایند و میباشند و میروند و می
 زایند و هر یک از این عالم را بدین است تا بکمال خود رسند با خود
 دارند و از خود راوند و این نور بر طالع خود عاقل است از جهت
 اینکه این نور در این ظاهر عالم خود را میبیند و صفات و اشیاء
 میکند

که این نور در ظاهر عالم را میبیند و صفات و اشیاء را میبیند و این نور یکی بیش نیست

و صفیه و اشراق صفیه مثل قافی سعید قی و شیخ زید که معنی نیستند اینگونه است
 میکند و از این کلام آنکه که خود را بشناسد تا خدا را بشناسد
 رافقه که این یک نور است که جان عالم است و افراد عالم جمله
 مطهر این نورند پس اگر گویند که ما شیم که بودیم و ما شیم که
 هستیم و ما شیم که باشیم راست باشد و اگر گویند نه ما شیم که
 بودیم و نه ما شیم که هستیم و نه ما شیم که باشیم هم راست
 تا اینکه میگوید ای درویش وجود یکی بیش نیست و آن وجود خدا
 است و غیر وجود خدا وجودی دیگر نیست و امکان ندارد که باشد
 و این یک وجود ظاهر و دارد و باطنی دارد باطنی یک نور
 است و این نور است که جان عالم است و این نور است
 که سر از در چه میروند که راست نور میگوید و خود میشوند و خود
 میروند و خود میگردند و خود اقرار میکنند و خود انکار میکنند ای
 درویش ما شیم نور میباید رسید و این نور را میباید دید و این نور
 نور در عالم نگاه میباید کرد تا از نشک ظاهر شود بعد از آن
 عقبا این میگوید این ذات دائم در قلی است قبل صفات میکند
 و قبل صور میکند چنانکه در یاد در توصیف این ذات و این نور
 ۱۲

باید دانست که این نور در کتب معتبره است و این نور یکی بیش نیست

خیش را می چید اعتباری است وجود اعتباری نیست
 قله است چنانکه گفته اند هر نفس که بر قله هستی پدید آید
 صوره آن کسی است که آن نقش نگاشت در بای که چون چه برزند
 موی نه بوجش خوانند و در حقیقت در بای است و از اینها
 که گفته اند که این وجود هم قدیم است و هم حادث هم
 ظاهر است و هم باطن هم غیب است و هم شاده هم خالق است و هم
 مخلوق هم عالم است و هم معلوم و هم مرید است و هم پیر
 مادر است و هم مقدر و هم شاه است و هم شهید و هم مستکرم
 و هم مستمع هم رازق است و هم مرزوق هم شاکر است
 هم مشکور هم عابد است و هم معبد هم ساجد است و هم ساجد
 هم کاتب است و هم مکاتب هم مرسل است و هم مرسل
 جمله صفات هم چنین است ^{بیافا} انهم کلهم آید شیخ عزیز و پیرزاد
 رحمه الله که کتابش در جواب که مقروض مقالات صوفیه شده عقل
 میکند که بعضی دمه وجود و تده موجود میگویند باین نحو که وجودی
 که مین ذات باری است هرگاه تنزل کند بیک مرتبه عقل میشود

و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها اعتباری است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها حقیقی است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها اعتباری است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها حقیقی است

و بعد از آن تنزل میکند نفس می شود و هم چنین تنزل میکند
 بر آید مقول ~~و بعد از آن~~ تا آنکه از مرتبه جاد میرسد و
 از آن شروع میکند سبقتی از فاعلی بنیادیت و میوایت و
 انانیت و بعد از آن نفس ملکی و بعد از آن عقل و بعد از آن وجود
 نفس می شود که با بدنم نموده و میگویند موجود حقیقی همان ذات
 وجود است و این تنزلات و تزیینات عوارضند و مدح است
 بعد از اینها است و جواریها میگویند موجود حقیقی نیست
 شی و واحد که آن ذات وجود است و تکتش را اعتباری
 نه به سبیل شمول در اصل ذات بلکه ذات واحد یعنی این
 تعذات است در واقع اما عقل فقط کارگاه میکند حاکمیت را
 عقل و تیشل بیاء رند به جبر و قدر آن که مودعین هر دو لکن
 صراطی هر غلط میکند که دو تا است و نفس دیگر هم گفته اند وجود
 یک از این معانی موافق عقل و شرع قول باینها گفته است و
 مستدل نمفاده بسیار هم هست که هر یک از اینها مخالف
 بدیهه دین است مثل لزوم جبر و انکار معاد و جبر و انکار

و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها اعتباری است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها حقیقی است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها اعتباری است و در بعضی کتب که با این علم گفته اند که اینها حقیقی است

ان الله اعلم بغيرنا فما خداوند عالم عرض نکرده عهد
 کسی را عهد چه در عقول آنها در تصور است آنها بگذرد در باب
 توحید و صفات خالق و ساید آورده این را بگویند و اظهار
 اعتقاد کنند که با کشف و شهود صانع لا خدا را پس شری
 ارکان دلیل و همیشه رفیع باید از همه خدا را می باشد یا نه
 یا چه او که علوم آنها را سامان بوی و او صیاد و نرانیته آنها
 رسید ثمره او چه فواید بود ما آنرا که رسول گفته و ما را
 عنه فانه مکرر ملاحظه و بی محصورین صلوات الله علیهم
 اجماع در جمیع ادیان توحید گفته اند و عوارض بگویند
 ندادند این امر را گذاشته اند برای شیخ عزیز منقذ و ائمه
 که آنها توحید را بر مردم نشان بدهند و مثل صاحب دعوت که خود
 عهد در کتب نوشته اند که گفته و نگاه کردن به جهای
 کل و احاد را حق باطل عنایت و در کتب مشفق
 و این شیخ

و این شیخ عزیز که میگوید در کلام سابق و این عهد
 هم قدیم است و هم حادث هم ظاهر است و هم باطن هم غیب
 و هم شهادت در چند جای قرآن آمده عالم الغیب و الشهادة
 یعنی خداوند عالم غیب و شهادت است نه خود خداوند غیب
 و شهادت در سورته افلح المؤمنین میگوید سبحانه الله عما
 عالم الغیب و الشهادة فعلى ما یشرکون در تفسیر صافی از
 صدوق نقل کرده روایت از خضر صادق علیه السلام که فرمود
 لم یکن و الشهادة ما قد کان یعنی آنچه را خداوند در عالم غیب
 کرده ان عالم شهادت است و آنچه را ایجاد نکرده عالم غیب
 و در سوره اسام میفرماید و عنه مفتح الغیب لا یعلمها الا
 خود در تفسیر صافی مفتح الغیب را با هر صفاتی خداوند الغیب
 تفسیر کرده و میفرماید ما اقتضت حکمت و در تفسیر صافی او می
 الی انه استیعف لفرع الجین میفرماید عالم الغیب فلا یظهر علی
 عینه اصلاً الا من اراد ان یرى رسول در تفسیر صافی در

الا ان الله اعلم بغيرنا
 و این شیخ عزیز که میگوید در کلام سابق و این عهد
 هم قدیم است و هم حادث هم ظاهر است و هم باطن هم غیب
 و هم شهادت در چند جای قرآن آمده عالم الغیب و الشهادة
 یعنی خداوند عالم غیب و شهادت است نه خود خداوند غیب
 و شهادت در سورته افلح المؤمنین میگوید سبحانه الله عما

شریع حیی این روایت از کافی نقل کرده از امام محمد باقر
 علیه السلام که فرمود و کان محمد لم یزل یزید و یزید و یزید
 از فرایج میکند از حضرت رضا علیه السلام که فرمود و یزید
 این عند الله مرتقی و فیه و رتبه - ذلک الرسول الذی
 اطلعه الله علی ما یشاء من غیب فعلنما ما کان و ما یکون
 الی یوم القیمة و در سوره بجا میگوید عالم الغیب لا
 یرب عنه مثقال ذرة فی السموات و الارض
 و در سوره رعد میگوید عالم الغیب و الشهادة ^{لکبیر}
 المتعان و در سوره تغابن میگوید عالم الغیب
 و الشهادة العزیز الحکیم عرض اینست که گفتن اینکه
 این وجود هم قدیم است و هم حادث هم ظاهر است و هم
 باطن هم غیب است و هم شهادة خلاف منطوقات
 قرآن است فکر اینکه ادعا کنند که من هم در عرض
 است

اعم ط حدیث صلوات الله علیهم جمیع هم و من هم
 داخل نه ارتقی من رسول هم و تقدیم کند بکفر و الحاد
 خود و ایضا اینکه میگوید این وجود طاهر و باطنی
 هم دارد باطنی این وجود یک نور است و این نور است که
 جان عالم است و عالم ما لا مال این نور است بعد از آن
 میگوید اما این نور یکی بیش نیست بلکه نور هم این نور است
 اگر صفات و اعمال و اشیا از این نور است اما این
 نور یکی بیش نیست و بعد از آن هم میگوید و این نور بر
 طاهر و خالص است از هر چه اینکه این نور در این ظاهر
 حال نورانی بعینه و صفات و اسامی نورانی است
 کند میگوئیم اگر مقصود از این طلمات عرفان باقی و عبارت
 بردازی باشد که هر چه انسان تأمل کند معنی محصلی از او
 نفعی در فی نفایس نکران وقت این کلام را ^{را}
 نوع کلام نافوش در سام و کلامه دیوانها باید شد

و اگر مقصودشان است آن وجود که یکی بر شست نیست
 و آن وجود فقط است و آن نور است که عالم مالا مال است
 این غلط است نور و ظلمت هر دو مخلوق خدا هستند
 در نوره احاطه خداوند تعالی میفرماید الحمد لله الذي
 خلق السموات والارض وجعل الظلمات والنور ثم
 الدين كغزو ببر بهم بعد لول و در دعاهای روزهای
 ماه رمضان وارد شده سبحانه انه جاعل الظلمات
 والنور و در تفسیر صافی از اصحاب طبرسی روایت نقل
 میکند از خضره صادق علیه السلام که فرمود این تشریف برداشت
 بر سه طایفه از کهان اول که گفت الحمد لله الذي خلق
 السموات والارض این رد است بر دهریه که قائل شده اند
 باینکه حکماء عالم ابتدائی ندارند و حقیقت قائم بود
 و هستند بعد از آن گفته و جعل الظلمات والنور این
 رد است بر تنویر مجوس که قائلند باینکه نور ظلمت
 مدبر

مدبر عالم اند بعد از آن گفته ثم الدين كغزو ببر بهم بعد لول
 این رد است بر مشرکین عرب که میگفتند بت های ما
 هستند و در سوره نور که خداوند فرمود و الله نور السموات
 والارض و در تفسیر صافی روایت از تفسیر صدوق علیه السلام نقل
 کرده از خضره رضا علیه السلام که فرمود عباد لا اهل السموات
 و عباد لا اهل الارض و از تفسیر صافی نقل کرده از آن خضره که فرمود
 انه نور السموات والارض یعنی مهدی من فی السموات و مهدی
 فی الارض و ایضا روایات دیگر نقل کرده که امام علیه السلام میفرماید
 این مثل است که خداوند مثل زده از برای ما و از برای علوی که
 از جانب خداوند میسر محمد صلی الله علیه و آله رسید بعد از آن است
 بدست ه سینه و سینه جابرید و تمام این فرمایشات الله علیه السلام
 میجو و دست است هدایت خلق اسمائما از ملائکه و خلق زمین از
 جن و انس همه بان علوم است که خداوند خودش از اسمان نازل کرده

بد اینها و بورا نه باوصیاء آنها رسید و دستور العمل
 هم طاعات و عبادات و عقاید حق و باطله و اطلاق
 حسن و سیئه و طریقه های حق و باطل هم بهایه خداوند
 خود شنیده که بوی وای در برابر انبیاء و آنها بر دم ^{خداوند}
 می رسانند نه طریقه بندی و عبادة خود را غایت قرار داده
 روزی پنج مان بر پنج وقت تقسیم کرده که مردم رکوع
 کنند و رو بخاک گذارند و سجود کنند و قنوت خوانند
 گدائی و شوال بدرگاه اهویت بردارند واذکی از ^{تسبیح}
 و تقدیس و توحید خداوند در هر جای او قرار داده و هفت
 رکعه واجب دسی و چهار رکعه دو مقابل واجب نافله قرار
 داده ^{در شبانه در روز} که راه عبودیت و بندگی خود را معین کرده
 و نشان داده و این عرفا که میگویند که ما محمد و اب

ندایم

ندایم و عاشقند ^{اف} شدایم هر مجسمی باید به بنده محبت
 قرار بدهد که چه گوشت از آن قرار رضا رکعت تا عجب
 صادق باشد چنانچه این شریفی فرماید قتل آن کنم
 فاقبونی هیکم ام بگو ای پیغمبر اگر شما عجب خدا هستی
 متابعت من کنید تا اینکه خداوند شما را دوست دارد و در
 روایات ما وارد است از بعضی روایات صاحب بوال خدا
 صلوات الله علیه و اله که آن هفت نشسته و با ائمه میگرددیم
 چون وقت نماز میشد بگل از ما صرف میشد برای نماز
 مثل اینکه هرگز ما را نیشنا نه و ما او را نیشنا رسم و در
 روایت دیگر وقتی که آن هفت نماز می ایستاد قلب مبارک
 او مانند دیک ^{سجده} میشد و از ترس خداوند قنوت
 و در روایتی چون مبارک امیر المؤمنین علیه السلام فرمود

میکرد به صوفی گرفته و همه نماز رنگ روی مبارک
 او تغیر می یافت از ترس خداوند و چون وقت نماز
 میشد بدین اوست که نماز می افتاد و روی مبارکش رنگ
 برنگ میشد میگفتند یا امیرالمومنین چه حال میشود ترا
 میفرمود امدت وقت امانتی که خداوند او را
 عرض برسانها و زین کرد پس با کردند از محل آن
 و ترسیدند از او و این اشاره است باینکه ترسیدند از
 حضرت امامانه علی السجوات و الارض و در روایات
 وارد است ما اطاع علی رسول الله الا علی و ما اطاعت
 علی علی من و نه الا علی ابن الحسین و انه علی ابن الحسین
 کانه یصلی فی اليوم و اللیلۃ الف رکعة کما کان یفعل
 امیرالمومنین علیه السلام کما انما خمسین صلوة کما
 یصلی عند کل فحله رکعت و در دعایم نقل کرده از
 مناقب

مناقب ابن شهاب که او روایت کرده از امیرالمومنین
 او پس بعد از کیندی که در خانه امیرالمومنین علیه السلام
 بود از کیفیت نماز امیرالمومنین در ماه رمضان
 گفتند در جواب گفت ماه رمضان و ماه شوال تفاوت
 ندارد شب را اصلا نمیکرد با تمام و از کافیه نقل
 کرده روایت از ابو بصیر از حفصه صاه ق علیه السلام
 که فرمودند امیرالمومنین علیه السلام در آخر عمرش نماز
 نمیکرد در هر شبانه روزی هزار رکعت و در چهار نعل
 کرده روایت از ابان بن تغلب که میگوید بعد از حفصه صاه ق
 علیه السلام عرض کردم من بعد از من صاحب علی ابن الحسین
 علیه السلام را هرگاه بر میخواست و افضل نماز میشد
 رنگ روی مبارکش میگشت نبرنگ دیگر پس حفصه
 صاه ق علیه السلام فرمود و الله علی ابن الحسین علیه السلام

میدانست و میخواست آنکه را که پیش روی او ایستاده
 چهره نماز و ایضا در جوار نقل کرده روایت از ابی امام
 که گفت ندیدم صاحبی را افضل از علی ابن الحسین و بعد
 در شبانه روزی هزار رکعت نماز میخواند تا آنکه
 او در وضع سجودش شده بود مثل زانویش شتره میگرفت
 شتره ایضا در چهار روایت نقل کرده ^{ز معتبره} ~~که~~ خادم
 حضرت صادق علیه السلام بود میگوید صبا ^{علیه السلام} ~~معاذ~~ ^{روایت}
 فرمود بود علی ابن الحسین شتره را بجا آورد و در عبادت
 او روزه بود و شب او را با ایستاده مشغول نماز
 بود تا جایی که بدن مبارکش و جسمش شریفش خسته
 عرض کردم یا ابی محمد در روزی که میفرمود و شب
 و شتره وارد میآوری جسم خود فرمود میخوام خدا را
 خوشتر بود کنم شاید قریب باو پیدا کنم و باز در
 چهار

چهار نقل کرده از فردی که گفت بعد از قنوه بعد نماز
 کردم یکی از کینه های او را و از او خواهرش کردم که تقدیر
 از حالات و عبادات امام زین العابدین علیه السلام برای
 نقل کند گفت مختصر بگویم یا مفضل گفت مختصر بگو
 هرگز در روزی طحان و خورده ای برای او نیاوردیم
 و هرگز در شبی رخت خواب برای او نیاوردیم و روزها
 روزه و شبها بنماز و عبادت میگذرانید و ایضا در چهار روایت
 کرده از همین صبا بعد نماز علیه السلام که فرمود تعجب میکنم
 چگونه من متولد شدم پدرم شیخی هزار رکعت نماز میکند و
 کی فرصت صلوٰه با طایفه خود داشته و در عصر تا نماز کرد
 بعد از آنکه بتاکیات این دنیا و سر این برزخ میگذشت

و تا بنید نغید از د لکتر هجوم آورده سجت ضمه صفره
امام حسین علیه السلام صفره ابو الفضل العباس را ند
که صفت را تا بنید اندانند تا نزد او مشرب ^{صفت}
و صفره میفرستد اشب را بخوانم نماز خوانم برای
پرو و دکار و تلاوة قرآن و کفایت بکنم که خداوند
میداند که من دوست میدارم نماز را بر همه رضای او
و خواندن قرآن را ~~و از آن~~ و از آن شیخ طوسی نقل
روایت بنده خود از بنده در مجلس ابن علی قرائی گفت
منه باب برادریم و مجلس وارد شدیم در طوع سه هجرت علی
ابن موسی الرضا علیه السلام و آن صفره ضعیف داد به
برادرم و مجلس قیصر فری بس و فرمود استوفی ^{بند}
فانی صلیت ^{فیه} الف لیلۃ فی کل لیلۃ منها الف
لکة و حققت فیہ القرآن الف ضمة و عثمان

ابن مطعون که از زبان صحابه پیغمبر بود و در صلا
ند عسجری بوده که ضباب امیر المؤمنین علیه السلام
میفرماید که من یک پسر خود را عثمان نام نهادم
بنام ~~عثمان~~ عثمان ابن مطعون و در مدینه در
زمان پیغمبر فوت شد و پیغمبر بعد از غسل راه
و گفت کردن روی او را بدید و در تقوی
کرد روزی زن او آمد بخانه پیغمبر عایشه
او را دید که آثار تهنیه توهم داری در او نیست
عایشه بسبب را پرسید آن زن برای کی بکنم ^{گفت}
هم روزها روزه دارد و همه شبها سر پا ایستاده
تا زانو اند عایشه حکایت را به پیغمبر عرض کرد

پیغمبر او را افشا باد و حق روضه و او الحاقه کرد
 حسین عثمان ابن صفور شیخ در تالیف روایت
 کرده که مدنت پیغمبر صلی الله علیه و آله عرض میکند
 یا رسول الله بعد از این که من را بر سر بر من
~~نموده و من را در میان خود گرفته و مرا در آغوش خود گرفته~~
 صفره فرمودنکن ای عثمان به دستیکه فایه بر من
 اتمه مرا خداوند در روزی که رفتی قرار داده و من
 کرد میخواهم و عثمان بنیه اختیار کنم ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
~~و من را در آغوش خود گرفته و من را در آغوش خود گرفته~~
 بر فرمودنکن ای عثمان خداوند تعالی رحمانیت
 اتمه مراد رسا بد قرار داد ~~و من را در آغوش خود گرفته~~ که انتظار بکنند
 مردم غمناک را از پس غمناکی دیگر و این ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 و افعال این دوازده امام علیهم السلام ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 برای

برای تمام خلق روی زمین هستند تا روز قیامت
 و هر کسی ادعا کند که من عاشق خدا هستم یا
 و در عبادت و افعال و اعمال از گفته و کرده این
 بزرگوار بطریق دیگر نرود تا محبت او را ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 و الا داخل این ایام شریفه خواهد بود ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 فی الحقیقة الدنيا وهم حیون الله حیون صفا
 و خداوند چنین که را داده ~~و من را در آغوش خود گرفته~~ ظل زمره احقرین
 فرموده و صاحب بیان الیهام که طریقه شاه نامه ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 دارد در همین کتابش میگوید در وصف شاه نامه ~~و من را در آغوش خود گرفته~~
 مریمین الشریعین محمدت شیخ عبدالله یاقی عینی مشرف
 شده در وصف زین العابدین از بیعت ریا مانت شافیه
 و عبادات فوق ~~و من را در آغوش خود گرفته~~ الطاقه با تمام رسانید از باطن فیض
 موطن پدید کمال بر تبه کمال بریده انگار بقلین اشراف

در طریقه
 در طریقه
 در طریقه

و عبادت عبادان و اجاره یافت و بر صفت شیخ بودن
مالون و مکن مهور و شیش شادفت بیکریم که اول این
عبادان یافعی از مذهب اصل تغنی که مصنف است و هم بر این
ساخته اند حتی تا فی نوار که بعضی از اعیان و صوفی های
اصل تغنی با تملکات بیده و دلالت غنیه و شمع به
دانند در کتابش مجالس المؤمنین آرد که این عبادان
یافعی از مشاهیر و صاحب تبارخ مراتب الحقائق و عبقر
الیقظان است و سنی و صوفی است و از تبارخ او بعض
طالب که هر چه در تن او است نقل میکند و در روایت
وارد و در اصول کافی از حضرت امام علی باقر علیه السلام
که میفرماید هر کسی تدبیر کند بعبادت حق که در
ان عبادت کمال عبادت را کرده باشد و اما می فرمود
از جانب خداوند را اقرار نداشته باشد پس سنی و غیر
مقبول است و او کراه و ضلال و مقید است و خداوند یقین
دارد

در احوال او را و عبادات او را و مثل او مثل که
که کم شده از رایج و پیرانده او تا آنجا که امام میفرماید بر او
که عبادت به علم است و هم چنین است و آن یافعی که میگوید که
این ائمه و اما می فرمود از خداوند عز و جل اقرار نکند که آن امام
ظاهر و عبادان با بند جمع کرده در حالتی که کراهت و ضلال است
و تائید است و اگر چه بر این حالت مدت او مدت کفر و نفاق
خواهد بود چنین کسی پیدا کامل و مکمل میشود برای شاه نعم الله
و شاه نعم الله در کتب صوفیه نوشته اند در مدح همین عبادان یافعی
اشعاری گفته و اشارت اینست یعنی تا برده در مردم حرم
قطب وقت و مکان عالم برده ای از دهنش شوی زنده نفسش
چشم عیسی بریم بصفا قسیم حق مومنون هفت دریا بنزد
او شب نم شرم اسما بدوق خوش خوانده عارف اسم اعظم
اعظم بود سلطان اولیاء جهان بود روح القدس و را هم
سینه اش بود عزرا اسرار دلش بود کجای حق مدغم

ننه آن مرید صفة او است شیخ عبد الله او بود فافهم
 و در اشعار جاریه صفة او بیکدیگر پیوسته تا کامل و مکمل
 بود قطب وقت امام عادل بود که او را شاه چون سخن
 گفتی در تصدیق را نیک گفتی یا فانی بود و نام عبد الله
 رحیم رحیم و آن درگاه و ثانیاً این ریاضات
 شاقه و مجاهدات فوق الطاقه را اسم بنده
 که چه بود اند و از چه قبیل بود اند از قبیل عمار
 بود اند یا از قبیل اخی فانی نذر الله نوشتی
 در کتاب مجالس المؤمنین خود در وصف صید
 توغی که از غریز بوده و در وصف کرامات او
 گوید احسن در صفت او عدم میگردد به بیکدیگر
 بجفت اشرف رفت این صید صید برینگی که در
 برابر رفته بقر که بر دیوار نصب بوده تکیه داده
 و بیک

و بیک پای ایستاده تانده صفت روز اهل مرکه
 نکرده و پیر نیخورد و نیا شامیده و مستغرق صفة زیارت
 بی بود تا آنکه در نیم شب هفتم از رومنه متبر که او از حال
 بیرون آمد که ساکنان از خواب رسیده که فرزند من صید را
 در بایده خلق الله و او را داخل رومنه متبر که کرده اند یا از
 قبیل آنکه صید فانی نوزاد در مجالس المؤمنین میگردد شاه
 فاسم نواز که آن هم یکی از این عرفا بوده در خدمت شیخ
 خود ریاضت شاقه کشیده از علم بیک از بعضی که در علم
 نشسته بودی سر خود را بحدی بوقوف خلوت جسته ای
 که که نگاه میکنی باین کلمات انضاف بده این گونه اعمال چه
 شایسته دارند عبادات وارده در شریعت و شیعی که از
 ائم اهل واقع شده عبادات و طاعات و صوم و صلاة بوده

نه اینگونه مرا که کلام در این هفت روز که میگوید
 صبر بر سرش نیکو داده و اصلاح کرده و برگشته
 با ایستاده و با او را نیکو دهنده به انسان میشود
 مدته هفت روز هیچ خواب عارض او نشود با اینکه
 هیچ خورده و قوه او مانند تاب بر یک با باقی
 کلام این کافی نوزده که میگوید تا مدته هفت روز
 اصلاح کرده و نیکو مانده و هم بخورده و پخته
 سحره او که میگوید صبر بر سرش از مو میگذرد باقی
 نازخی او ضعیف و غریب است مگر اینکه بگوید این از آن
 قبلیه ریاضه صبر و کفایت ~~صبر~~ است که صاحب
 است نه ایضا از آن فاعل میکند و ریاضه شرع بر علی
 که میگوید از بلاد هندوستان است و از توابع مکه
 میباشد و قریب ده هزار باب خانه در اجرت و در
 صفت

و لازم بود که نام علی بن محمد که مردم خفا از او بگریزند
 و در شهر از او میداد و میگفت ای فرزندی من در این شهر

صفت ذکر میکند عقاید که از عهد را می از ایشان میگویند
 اعیان ملکی عظیم است و پادشاه ملایکهای اسماء و معنی
 و صاحب عقل و نفس او را میداند و در ریاضه و کمال
 او است و تکوین موجودات عقل را او است و بر توحید او
 واجب و لازم است و معنی از آنها میگویند اعیان خداوند
 حق است نه اینکه از آنها که بانه که نام این هفت مخلوق است
 از این جهت باید و را بر سرش کرد و این دو فرقه خود را از
 صفت و آن دانند و از از او رادیه هر صیوانی محقق باشند
 تا اینکه میگوید و در ریاضه ایشان تراف و ریاضه
 فراوان که ریاضات شامه و زحمت فوق الطاقه گفته و بار
 بر سر دیار مانند زمین خود را رسیده و بر سر
 و بارید که آن قادر باشند و سبب صفا و و خوش و مدینه
 صفت کنند چنانکه از او رادیه نتوانند نمود و از غیب
 و بر قریب اعداء قدرت دارند و اکثر ایشان در جنگها

دو روز بخار را ریخته کشند و در میان ده گز
 بی نگر که بگوید یکی از بلاد هندوستان است و اغلب
 آن بلاد هندوستانه و مکران آنجا هم هندوستان و قلیل
 مسلمان هم دارد و معبود فقید در آن جنگل و محراب
 که در نزد آن شهر جایگزین بود و چون اهل ریاضه
 و حاجه هندوستان در آن جنگل مشغول بر ریاضه
 بودند مدتی نه ماه با آن در او شمشیر بریده و بعد از
 آن رویش بریده در خارج شهر تکیه که خانقاه و مسکن
 در اویش برشته در گوشه آنجا در ریزه رفتی نشسته
 حکمران آن ولایت روزی بدار شده بید و تفرج بجز
 رفقه بداران آمده و داخل آن خانقاه شد جهت تفرج
 ارفان در اویش و اهل آنوقت آنکه نمیتوانست
 از منتهی خود بپایان در اویش بدار از دیگران نشسته
 مترجم گفت این غیر است و از فقره اهل ایران است
 واد

و از برافان ایشان است آن سلطان پیش آمده و نزد
 برنیه نشسته و کلماتی گفت مترجم گفت سلطان بگوید
 خوش آمدی بملکت ما اندیم و بکشته ما تشریف آوردی
 و خاک ملکت ما را عادت بخشیده اقبال ما بدو برده و شاه
 جنت پاره گشود که زمین ما را منزه گردانیدی و از اعدای
 تو دیده ما رو شده صواب سبحان العالی هم جواب داد
 بید و خواجهای فیض و بلوغ در توفیق و توصیف آن
 سلطان و سلسله ابا او و قدم نهاده و عدالت بروی
 او را با او و مترجم برای او ترجمه میکند بداران سلطان
 خواهش میکند که او را ببرد قبول میکند و حکم میکند
 سواری و محو حق خود را آورده هر دو بداران میشوند
 و بجان سلطنت او میروند و مدتی سه ماه همان میشود و
 میگوید در این مدتی سه ماه اگر هیچ نوازشهای آن سلطان
 نداده کرده و این دفعه عیلا صده میخواند بداران

برای اینها نه حکمی است و نه بکار و برای مسکینان و مضطربان
 بجای راضی نیست و یک مقدار مدتی
 میگوید ابناء و اهل ایران بدانند که در هر ملک و طایفه
 و دولت رعایت خاطر فقرا بر خود لازم پیش دارند
 مراسم قنوت و سبوت نیز در ویشات هر طایفه و قریه
 که دارند ایضا را بیکوید و چون در وقت نماز است کتابش را در دست
 از اهل ایران میکند که خانقاه و مسکن برای دعا و شرفی
 سازند و علماء آنها صدقین و در اویش را خارج از اسلام
 میدانند صیافه در ضمن بلاد مله که از بلاد شام است مذکور
 بلاد سمنان و یک مقدار در ذکر شهر شیراز و شهر کرمان
 و شهر مهاباد که ذکر میکند چه قدر به جرئت و جبار کرده
 و سخنهای نالایق گفته چهار نفر از علماء عظام کرام مثل
 علام مرحوم و اردبیلی مرحوم و مجلس مرحوم و سید مرتضی
 را بری صاحب تبصرة العوام و در ضمن ذکر شهر کابل و مشهد
 العلماء و رتبه الانبیاء را ذکر میکند و عوامانه هر چه میشنود
 نوشته

هم ذکر میکند که در تمام ربع مسکون و طایفه کون کون
 برای در اویش خاطر صفا هست بجای ایران که با طایفه
 لا احراف فی الدنیا از برای دعا و شرف است در ایران که

نوشته و گفته و در ضمن در چند جای دیگر کتابش در بلادی که در سابق
 وارد شده نوشته و گفته و در هر جا که بلد شدم و همان اول بودم که از
 اغنیای کلام و طلام بدین گونه را پرورش داده چه سنی و چه هندوی
 کاف و چه شیعه و اسلام بود که نوشته همان شیخ الاسلام بودم که حکام
 و رئیس است از بابیه سلطان بر تمام قضاة و مفتی های بلاد روم
 میگوید متغیب او مقدم است بر وزیر و صدراعظم روم و در شرف است
 میکند ناکشای یکی از غرقا و مترجمین هند بوده و خلق از کاف و
 سلطان مرید و معتقد او شده کم کم مریدهای او زیاد شده بعد از مدتی او
 بقای که جلد از بلاد هند را سفر کرده و سلطنت میکند و الان اعتقاد
 شده که ناکشاه خداست میگوید سلطان آنها در لاهور مدتی همان
 بودم و قدری تفریق میکند از شوکه و فتوة این ملکان و در اطراف
 هند میگوید همان حاکمش بودم و در بیلام کله که در چهار روزی شهر
 کشید و آنرا بهت میگوید پانزده روز همان حاکمش بودم و در شهر کابل
 که از بلاد روم بهت مدتی ده ماه میگوید همان حاکمش بودم و در
 آباد که یکی از بلاد هند و تنان بهت روزی در میان شهر او باقی دیدم
 که صاحب و هند و بت پرست بود و توفیق زیاد از این میکند صاحب
 باغ مراد حوّه کرده در آن باغ همان او شدم و در شهر نزلی که یکی از

بود و در آن وقت که از بلاد همدان دور شد و در آنجا بود
 که از آنجا که کشید و در آنجا که کشید که از آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 محسوب است و او را که هم میگویند در این چهار بلد که نقل حالت
 در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 چهار بلد که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 کرد و در آن بلد که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 بسیار است که از آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 بنی به همدان که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 نواب و الا سبب مستحیة امامه و عود و کت و مایه و مایه
 همه مایه است نواب و الا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 و از حکام این چهار بلد این قدر تعریف و توفیق میکند
 از سخاوت و دانایی و عقل و سیاست از آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 و بلین و مهربانی از آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 منفرد است که سنی است از قدر ارفع و فاضل که از آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 شافی بود و قدری مدینه از روستا و بزرگان اهل آنجا
 میکنند از زبان کسی دیگر و در حق این مقولات این شعر را
 میگویند قلندر

میگویند قلندر
 احوال شیخ عطار شبانه میگویند که مشغول کسب طاری بود و درویشی
 بعد از آنکه او مدتی بود از آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 زبان سوال کشید و شیخ عطار چندی با و راه درویشی دوباره
 آمد تا آنکه شیخ عطار را دید و درویشی را این قدر حرص میخاست و در
 که با این حرص هستی چگونه و قافه فواید کرد و درویشی گفت چشم بکش
 و قافه درویشی که نگاه کن گفت که زین سر گذارد و در میان همان
 با زار و آله الله گفت تا مرد شیخ عطار از آن حال او پرسید شد
 و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید و در آنجا که کشید
 عام که چنانکه خان از بلد نیشابور را هم کشید یکی از کشید یکی از کشید یکی از کشید
 او را میخواست و فرزند نیشابور را کشید یکی از کشید یکی از کشید یکی از کشید
 عطار گفت و فرزند که تیه نه بیش از این است یکی دیگر از آن فکر او را

مشق لاه و زیدار شد شیخ عطار گفت با آنکه که در کتب او از معجزات
 اسیر بود بفرمود که این قیامه نیست ان الشکری هم غیب
 ناکنه شد و سر او را کوش تا کوش برید و او سر خود را به
 گرفته تا نیم فرسخ دوید تا آنجا که رسید است ایستاد و آن
 پادشاهان و آن مولا آمد و او را غسل داد بجزای عملی
 و گفت کرده و رفت کرد و تا دایم الحیوة بر سر قبر او
 خاور شد این حکایات که میکنی از دید میکنی که میکند
 هر چه گوید دیده گوید ضایع اند تمام این حکایات که ب
 حفظ اند جعل میکنند برای خودشان که است درست میکنند
 چونکه بخیر خلق میرود و عاقلانند و در حق مقام و بخت و کرامت
 هرگاه بخیر جماعتی از مردم بیرون و آنها تصدیق کنند و میگویند
 این خودش از لاله اند نه این است همان لاله است که فرمود
 با اینکه سلطنت او هیچ نقص و قصوری نداشت لاله ارقاء
 خدا را

خدایا دید این خودش یک کشف و لاله دیگر دارد و گفت انا بکم الاعلی
 و این همان لاله است که در روایتی حضرت رضا علیه السلام در وصف ابوبکر
 عمر میفرماید ترک دنیا الدنیا لاله ریاسته خودش اعلاست از لاله خود
 و پوزا کند و بداند که اول کسی که فتح این باب کا ذیب برای این عرفا
 گردانام قشیری بود که از اجله علماء اهل سنن است و معاصر شیخ مفید است
 مرتضی و شیخ طوسی بوده در چهارصد و هجری عیسی عیسی بوده و در میان بزرگان
 تالیف و تصنیف گردانید و اما قاضی اشنا عشر صلوات الله علیه و علماء اهل
 سنن هم در مقابل برای قدح و تالیف و تصنیف را میکنند و لکن
 در یک مرتبه کسب بودند و آن مثل معجزات طاهره صلوات الله علیه
 بود که دنیا پر شده بود از ذکر معجزات آنها که علی الحار اهری بنده
 دشمنان و بعضی از آنها بلکه معجزات صادر از قدرت از قدرت و معجزات
 که سید مرتضی رحمه الله علیه در بعضی تالیفاتش ذکر میکنند قاطع اهل
 ضار آن که چه قدر متعجب هستند در سنن و چه قدر با شیعه عداوة و
 بغض دارند همه ساله مانند قافله حاج که بکه میرود از هیچ بلاد فر
 همین قافله بزم ریاست حضرت رضا علیه السلام میرود چونکه دیدند
 و خبر به گردانند و حاج آنها و بهر منتهی حاجی که بزم را تو

میروند و حقاقت علیا مدینه این که این امام قشری که از ناصبی های
 علما و از آنها است و ملا هم بوده تصانیف او که از جمله تصانیف قرآنی
 نوشته معروف اند دیده که اگر خداوند الیوم معاف بر برای طلاء
 را تدبیر بیان کند هیچ کس قبول نمیکند که بعد از چهار صد سال
 از زمانه آنها که اسی از معجزه و کرامت در حق آنها نبوده الیوم
 محمد که محض صلوات است و لهذا کتابچه نوشته و در او نقل کرده از
 معاف و کرامات برای این عرفاء و صوفیائی که در گوشه و کنارها
 بوده و بیشتر طلق از حال آنها میدان با خبر نیستند که راست
 و دوزخ معلوم شود و مقصودش تقویت زهد و تقوی است
 و اینها را نقل کرده برای عرفاء و صوفیائی که در قبال
 معافان است اثنا عشر صلوات الله علیهم اگر چه در آن کتاب دیگر
 این عرفاء و عرفا در زمان ما خلاف سابقین هستند و در وقت
 مغرب کرد اند که کسی با و نگوید عرفاء سابقین و کتب الیوم
 بود انداخته نوشته ای که به نوشته ای ایرادی نگیرم
 بخورش میکند و میگوید این معاف و کرامات که در نقل
 میکنند

میکنی زیادتی دارند من حیث المعنی بر معافان انبیاء و صواب میدهند
 اینها فی الحقیقه معافان انبیاء هستند معافان انبیاء هستند
 که این فرقه با معافان خود معاف و کرامات خود را از آن
 دانند این علامه صدق در عالم رسول است بعد از آن که این عالم
 معترف معروف فتح این باب کرد شیخ خطی را بر اعیان نیازی
 ششصد هجری تذکرة الاولیاء نوشته و سه معافان اولاد است
 کرامات برای عرفاء را و درج کرده بعد از آن عبد الله باغی پیر
 نامه تاریخ قراة الجبال و عبدة الیقظان و تصانیف دیگر
 ایضا نوشته در هفصد و پنجاه هجری آن هم پر کرده تصانیف
 خود را از کرامات و معجزات این عرفا بعد از آن جایی معروف
 در هفصد هجری عرفاء بوده نفاة الانس نوشته مصنف
 سابقین خود از این کرامات عرفاء را و نقل کرده در آن کتاب
 میگوید عبد الله در کمالی مدلول در بغداد ایام رضای او در
 ماه رمضان در روز فادرا وستان به هفت او میکند

پستان غنکرفت و شیر میخورد و مکر در شب و روز عید فطری بر
 مردم شنبه شد خلق آمدند و دیدند پستان بی گیسو آمدند
 که امر و زعیه نیست و ایضا بیکدیگر میروند در میان صفره رضا علیه السلام
 و در از دحام و جبهه بدر خانه اخضره یا ما را شد و فرد و قید معروف
 که حج در بغداد است و صفره رضا علیه السلام در دهر و بلک
 داشته یکی بدیده و یکی فراسان و کلماتی در عید این دو بلد
 بالا جای و الاغافه حتی اینکه وقتی که آمدند به فراسان رفت از
 بصره و شیدان و بید رفت و به بغداد و در فم نکرد و صلیب
 صفت کشف الانوار که شریک به شدت است نوشته آن هم پیر کرده
 کتاب را از ایضا کاتب و کلماتی برای عرفا بعد از این کتب
 و تألیفات شکیال اسان شد و مقصود معلوم احد معجزه کرام
 از این عرفا ^{است} مقابل ایضا متنا بوده در مقابل معاشره
 اثنا عشر صلوات الله علیهم در میان منقلا پس شد در سال
 هزار و دویست و نود و نه جماعت را و از عرب پیاده در
 رشتان در شب وارد شده و در پشت دروازه چفت
 شدند و هر یک به عبا فی که در برداشت پوشی نهاد
 و بان اهتک خودشان استغاثه حضرت کرده از برای میسر
 تا صبح

تا صبح بشود بیک در آن نیمه شب در عبا در دروازه ضا
 خوردند بدیوار که دیوارها میخوردند و معلوم دروازه
 هم عیب کرده بود که در آن شب حاکم و رئیس عسکر
 و پاسبان که باشند بدم دروازه تا صبح نمود در عبا ایام
 بعد از کتاب این اوراق جمع شد و با یکی از رؤساء اهل دیوان
 عثمانی امر و شوال کردم به بیکوی در این باب گفت ^{صحیح است}
 اما از خبر فاش شد نقل بجهت کرد و مراجع کرد و در شاهر
 و سلسله اجازه شاه نیمه ام مذکور است احمد غزالی از ابو بکر
 ضربه را تلقی کرد و ابو بکر شاج از شیخ ابوالقاسم کرمانی در کربلا
 و صوفیه نوشتند آنکه علیه القضاة همدانی گفت از خواج احمد غزالی
 شنیدم که گفت هرگز شیخ ابوالقاسم کرمانی تکفیر با بلیس چون نام
 او بر می گفتی خواجده خواجه و در دهر مجاوران و خود این عالم
 غزالی برادر زحم غزالی که از قول علماء و اهل تسنن است و طبق است

منزه اصل تسنن بحکم الاسلام و صاحب کتاب اصحاب الکلام
 و این احمد کشیم او ابو الفتح ابن ابی الحدید در شرح این
 البطلان میگوید از فراسان آمد به بغداد و بنیض میرفت
 و در نطق و کلام غلیظ و قریب در بنیض گفت البلیس
 ای حدید است کیست که تو حدید را از البلیس یاد کنی و او از حدید
 او شد که سببه کند برای غیر لایق خود پس با این حدید
 در بنیض میخواند و است عبارات الا ایکم و اما غیر کم
 و کلام ابن ابی الحدید میگوید دفعه دیگر در بنیض گفت حفره
 حدید قد اوند گفت از فی انظر الیک خداوند فرمود پس
 ترا فی ای حدید من دیدم عیض من حدید گفت این کارهای
 تو است اولم صفة خلق کردی بد از آن روی او را پس کردی
 و از پشت بر روی کردی و در ادعوی کردی بگونه طور برای
 حاجت بد از آن را خلق شایسته خلق میکنی این کار تو است
 با دوستی پس چگونه باشد کار تو با دشمنان ابی الحدید میگوید

دفعه

دفعه دیگر در بنیض گفت حفره موسی علیه السلام با شیطان ملاقات کرد و موسی
 با او گفت ای ابلیس چرا سجد نکردی بر آدم گفت چه کن کنم میکنم
 تو حدید کنم خدا را بعد از آن بنیض او السعانی کنم و لکن تو ای موسی از خداوند
 سؤال کردی که او را به بنیض بعد از آن بنیض گفتند بگو نگاه کن پس من در نزد
 تو صادق ترم ابن ابی الحدید میگوید اینگونه بود کلمات اسم بلیس
 بنیض و عرق پیدا کرد و مردم با او میگردیدند و ابن ابی الحدید
 میگوید از ابو یزید مطهری هم این نوع کلمات نقل میکنند و جای در کتاب
 نفاة الان که در توفیق و توصیف عرق و صوفیه نوشته است نفر از آنها را
 تشنه و نگاه کردن با بارد و صوفیون کلها را تشنه به اهل بنیض اند میگویند
 اعد غزالی است و یکی دیگر صاحب شجرة اللغات که سابقا بعضی احوال او را
 ذکر کردیم و یکی او حدید بن کرمانی که آن هم ذکر میکنند از حدید بوده و از
 تاریخ کرند نقل کرده اند که وقتی کرم میشد از سماع پیران حدید
 چاک میرزد و بیضه است از حدید و مقصودشان از سماع او از خواندن
 و عطا و صدای سنان و تار و اعضا این گونه آلات است و شغری از

خود اعد گفت نیک در روشی هستی اگر در شریعت پیشه از این
 کوشش بی کردی اعد گفت شما نیک دانشمند ی اگر در معرفت
 و حقیقه اهتمام میکنی اعد گفت کلام من اینست که سابق
 بر این میدان اعد گفت قانع بنظر را در بار از این راهی
 نیست اعد گفت این حکمی باید اعد گفت حکم رسول خدا صلی الله
 علیه و آله اعد گفت ما را کجا میرسد ملاقات او اعد گفت
 هر که از این حقیقه است او را صید است دیدن او و شنیدن
 از او از این کلام انشی در باب این امام اعد برافروخته
 شد و از هم جدا شد و شب امام اعد عبادت برداشت
 و توبه بسیار داشت و گریه و زاری می نمود و از سر زانو
 برادر رضی بقراری داشت تا که به چشم امام اعد از خواب
 بگرم شد صاحب رسول خدا صلی الله علیه و آله خواب او را
 بشارت برسد و حقیقه معرفت دادند و مردی خواه پیغمبر بود
 و در دست طبعی بود و در پیشگاه از آن طبق چند دانته بدست اعد
 دادند و چون از خواب بیدار شدند دیدان چند دانته فرمود
 او موجود اند

او موجود ندید برخواست با فرزند و در منزل پسران نشست
 و امام اعد را بخاطر میگذشت که اعد او را تصدیق قوال
 نمود که این همان در خواب بعد داده اند در منزل برادر
 و قوه گوید اعد را به زودن فرماید کرد بدو سه دانته فرما
 این قدر نازش حاجت نیست اعد تعجب کرد از او پرسید
 از کجا بتو معلوم که این تشریف را صاحب پیغمبر صلی الله علیه
 و آله بمن از این داشته اعد گفت خوابم کافیات از روی
 لطف و نبی نواری تا صفت بار بر من عرضه نموده
 این چند دانته فرما بتو نداد بر من و نگاه کن با آن حاجتی
 اعد نگاه کرد دید همان طبق بعینه با همان سر و پوش که در خواب
 دید و در میان او و طبق فرما و همان چند دانته که با و داده
 بود از یک طرف آن طبق بعینه و کم شده باری هر دو
 بکنیم باقی بقصد اصلی است در قدر می آید و آنکه که ذکر آنجا

تجسمی کرد و مرقوم یا موی به چه قدر قبیح است بروردی که
هفتاد سال از عمر او رفته یا هشتاد سال از عمر او رفته
که زان و معاش کرده در ملک خداوند و نه هزار
هزاره و معرفت با حق معرفت پیدا نکرده بپایان
حقیقت مرقوم یا موی به درستی که صلوات الله علیه بر او
و کار را ندیده باشد چه چشم و بدرستی که رؤیت بدو
و به میا باشد رؤیت قلب و رؤیت بهیچیکه فقط
او رؤیت قلب باشد او فقط رسیده و کسیکه فقط او رؤیت
بهیچیکه باشد پس کافرا شده و کافرا بایست خدا شده
حجت گفته رسول خدا صلوات الله علیه که کسیکه تشبیه کند
خلقش پس او کافر شده و مرا هدایت گفت پدرم از
پدرش از ضیاع این عالم که مرقوم شود از این المومنین
علیه السلام و گفته شد یا ابا رسول الله ایضای خود را
دیده ای صفره مرقوم چگونه عبادة بکنم خدا را که

اورا

اورا ندیدام ندیدت اورا چشمها بشاهدت الیه و لکن
را به القلوب بمقایس الایمان پس هرگاه مومنی خدا را به معنی
بشاهدت بهر حال آنکه هر کسی که جانین شده بر او شاهدت
بهیچیکه پس او مخلوق است و لابد است مخلوق که خالق داشته باشد
پس تحقیق تو او را قرار دادی محدث و مخلوق و کسیکه
تشبیه خلقش بگوید پس با خدا شریکی قرار داده و بداند
بر این طاعت ایانشیند اند که خداوند تعالی بگوید لا
تذكرک الا بصبار و هو مدبرک الا بصبار و هو اللطیف
الخبیر و گفته خداوند را که مرقوم در آن و لکن نظر
الخبیر فان یقر بکانه خوف تبارک فلما تعلق به
للجبل صلبه کما و این است و غیر این نیست از مرقوم و نه
بعد از دشمنائی که خارج شود از سوراخ موزنی در آمد
پس بتغرزل در آمد رفیق و بعد از آنکه در آن کوهها
افتاد موسی میت و مصروف و قیاس با فاعله و مرقوم

برکت جدا و گفت سجا که ثبت الیک از قول کسی که
 کان کرده تعذیه معشوی و در صبح کدوم و بر کشتن معونه
 خود بتو اینکه اصرار درک نمی کنند تو را و انا اول
 المؤمنین و اول المقربین با نکه تری و لا تری و آیت
 بالانظر الالهی بعد از آن حضرت فرمود او فضل فراتین
 و او حب فراتین بر آنان معرفت با بری تعالی است
 و اقرار است از برای او بعبودیت و معرفت است ~~آن~~
 که معرفت داشته باشد با نکه لاله غیره و لا شبیه
 و لا نظیر و اینکه بدعت و مثبت است و موجود است
 غیر مفقود است موصوف من غیر شقیه و لا بطلان
 کتله شیء و هو السمع البصیر و بعد از آن معرفت رسول
 و شهادت به نبوة او و کتب معرفت رسول است که اقرار
 کنی به نبوة او و اینکه آورده از کتاب یا امری یا نبی
 بر آن از خداوند عز و جل است و بعد از آن معرفت تعالی که
 اقتدار میکنی با جمیع اوصاف او و اسم او در حال عبودیت
 و آنی

وادی معرفت امام آن است که معاد بنی است الا در درجه نبوة
 و وارثان بنی است و اینکه طاعة او طاعة رسول است
 و تعلیم از برای او در هر امری و در سبوی و واحد بقول او است
 بعد از امام بعد از رسول الله صلی الله علیه و آله علی ابن ابی طالب است
 و بعد از او حسن و بعد از او حسین ~~است~~ از آن علی ابن الحسین و بعد
 از او محمد بن علی و بعد از او فخر بن بعد از آن فرزندان موسی و
 از او فرزندان علی و بعد از او فرزندان او محمد و بعد از او فرزندان
 علی و بعد از آن علی فرزندان حسن و بعد از او الحجة ابن الحسن بن
 حضرت صادق علیه السلام فرزندان موسی و علی و قائم برای برای
 تو قرار دادیم پس عمل کن با و اگر تو می مری بر آن علی که نبی
 حال تو بدتر پس احوال بود پس معذور نکند تو را قول آن ~~است~~
 کان دارند اینکه خداوند دیده می شود به چشم پس باز حضرت فرمود
 اینها گفته اند آنچه از این را یا نبی ندانند حضرت آدم را بگروه
 یا نبی ندانند حضرت ابراهیم را باقی منبکی که دادند یا نبی
 ندانند و او را باقی نبی دادند از حدیث طبرانی یا نبی ندانند

میوه حدیث را با چه نیت دادند از حدیث زلفیا ایام نیت
 موسی را با نیت قتل ایام نیت دادند رسول خدا را صلوات
 بر او نیت حدیث زید ایام نیت دادند علی ابن ابی طالب را با چه
 نیت دادند از حدیث طحیفة این طایفه بدو اهدا شد
 نیتها قوی بخ اسلام را تا آنکه دشمن بر گردند بعقبه خود
 از اسلام خداوند گویند اعمارشان را هم چنانکه گویند
 دل هاشم را تا آنکه من ذلک علوا کبیرا و در جوار نقل
 کرده از تو حدیث صدوق علیه السلام که روایت کرده بسند خود
 از ابی الحسن علی بن ابی حمزة صادق علیه السلام که فرمود
 صبر و اراضا را بدو نیت امید المؤمنین علیه السلام عرض
 کرد یا امید المؤمنین ایاضای خود را بدی که عبادت او
 میکنی صفة فرمود وای بر تو عبادت هرگز نخواهم
 کرد خداوندی را که ندیده باشم ان صبر عرض کرد
 چگونه دیدی او را صفة فرمود وای بر تو در کت نمیکشند

اورا

او را چشمها بآنها خیره و لکن قلوب او را می بینند حقایق
 ایمان و باز در جوار کتاب تو حدیث صدوق علیه السلام نقل کرده
 روایت بسند خود از محمد بن الفضل از صفة ابی الحسن
 میگوید از آن صفة سؤال کردم ای صاحب رسول خدا
 علیه السلام پیرو در کجا رخ و صلوات خود را دیده و فرمود بل دیده
 بقلب خود ایاضه ای که خداوند فرموده ما کذب القواد
 عارای ندیده خداوند را نه بهر خود و لکن دیده بقلب خود
 معقود از این حدیث و اشعار این است که قلوب جانم اند
 بسبب لالات و آیات باهرات و اشیاء ملکات بانیک
 و اشیاء الوجود صفت و وجود است و خالق ماست و معبود ما
 خود همین صفت قلب را تقبیل کرد اند بر خوی قلب چونکه
 جمع خواست اما خدا را هیچ و بعد و غیر ذلک بسبب اند راه
 و طرق انداز برای حقین قلب که هر چه را به بینند و یا

بشوند بقلب پیدا کنند که تا قلب خارج نشود بصورت آن دیده
 یا شنیده ملاحظه دیده و شنیده در دست نیفتد و با قلب
 غایب است بر فرم او از برای ادراکات عیسیم و همین فرم را
 اسم علیهم السلام تعبیر کردند بر روی قلب و روی آن که
 وارد شده او همان قلب است که از ارباب عیون
 قلب خدا را در کتب نمیکند با عبار عیون معصوم
 آن است صریح در نظر و ظاهر بگیری مثل نور یا خند
 نور از عیون است و بعضی بگویند خدا آن است این عیون
 چونکه آن تصور در ذهن تو از جمله مخلوقات است که ذهن تو را در
 ایجاد کرده و آن هم شیء من الاشیاء و لیست گفته شود نوعی از
 میکند و فی الکافی روی بسند از زراره قال سمعت
 عبد الله علیه السلام یقول ان الله ضلک من خلقه و خلقه خلقه
 و کل ما وقع علیه اسم شیء ما خلا الله و نه مخلوق و الله تعالى
 خالق

سر الله الذي ليس
 سر الله الذي ليس
 سر الله الذي ليس

خالق کل شیء و رایح روایت امام علیه السلام اسم شیء
 بر هر چه صادق است او مخلوق است و خداوند خالق
 میباید سواي خود خداوند اسم شیء بر او الملاق و خلق
 که نیست پس نه میگوید و خداوند تصور میکند شیء من
 الاشیاء فهو مخلوق و اسم فخره عن شبه مخلوق و در عبار نقل
 کرده از امامی صدوق علیه السلام که او روایت کرده بسند خود از
 ابی بصیر از حضرت صادق علیه السلام که فرمود بدو رسید که
 تعالى تو صیغ نیست و بزمانی و نه بزمانی و نه هر کس و نه
 انتقالی و نه سکونی بلکه خداوند خودش خالق زمان است خالق
 مکان است خالق هر که است خالق سکون است خالق انتقال است
 تعالى اسم خالق قول الخالقون علما کثیرا و در عبار نقل کرده از
 کتاب کفایه الاثر فی البصائر علی الاشیاء و الاشیاء تألیف علی
 ابن محمد ابن علی النعمانی که او بسند خود روایت کرده از ابن عباس

که گویند یهودی آمدند و گفتند صواب رسول خدا که نام او نقل بود
 و عرض کرد یا محمد من از تو سؤال میکنم از او دیگر در سینه نه
 تلخ میگوید از صفة زمانه اگر تو را جواب دادمی اسلام میآورم
 بر دست تو صفة فرموده سوال کن یا اباعماره عرض کرد و صف
 کن برای پیرو و در کثرت صفة فرمود بدستیکه خالق و صف
 میشود الا بان چیزیکه خودش خودش را وصف کرده و کیف وصف
 الخالق الذی یحب الخواص ان تدركه والاصحاب ان تناله
 الخوارات ان قدرة والاصحاب ان لا تعظم به جل شایسته
 نانی فی قربه و قرب فی نانی کیف الکیفیه فلا یقال کیف و
 الا این فلا یقال لایه و هو منقطع الکیفیه و الا ینونه نه
 الا هذا العهد کما وصف نفسه والواصفون لایبلغون نعمته لم یولد
 لم یولد ولم یکن له کفواً احد قال صدقت یا محمد جعفری من
 تو گفت انده واحد لا شیه له ایا نیست که اسم واحد است و انما نام
 واحد است پس وحدانیت او شیه بود و انده انما اسم واحد رسول
 خدا صلی الله علیه و آله فرمود خداوند واحد است و احدی المعنی است
 و انما واحد است شغوی المعنی جسم است و عرض است و بعد است

درود است تشبیه منفی در معانی است یهودی گفت صدقت یا محمد
 و اینهم در جای نقل کرده از تو صد صدوق علیه السلام که او را است کرده
 بعد خود از حد الا علی و الا علی و الا علی و الا علی و الا علی و الا علی
 آمد و گفت صواب رسول خدا صلی الله علیه و آله یهودی که او را است
 میگفتند پس گفت یا محمد ادام سوال کنم تو را از پروردگار
 جواب دادمی ترا و الا بر میگردد صفة فرمود سوال کن از پروردگار
 فقال ایمن ربک صفة فرمود در هر مکان است و نیست او در مکانی
 که محدود باشد پس صفت گفت پس چگونه است پس صفة عرض کرد
 و صف کنم پروردگارم را بکیفیه و حال آنکه کیفیه مخلوق است
 و خداوند حققت نمیشود ~~بکیفیه~~ بجزیری که خودش او را خلق کرده پس
 عرض کرد پس کی میدانند که تو میبینی صحتی میگوید پس ناندان
 حوالی سنگی و نه کلو فی و نه غیر الا آنکه طراست طریق و صفت
 یا شیخ ان ردا الله پس صفت گفت چه امری واضح و روشن است
 مثل امر امروز ندیدم پس گفت استشهدان لا اله الا الله و انک رسول الله

و در کافی روایت کرده بینه خدا را بعد از این میان از صفحه
 عظیم الهی که فرموده خداوند تعالی عظیم است و نیست قادر
 کلام بر وصف او و غیر سنه بکنه عظیم او لا یزالک الامصار و
 بیدرک الامصار و هو اللطیف الخفی و وصف نشود و او نه
 بکیف و نه باین و نه بجهت و چه گونه وصف کنیم او را بکیف
 و او خودش خلق کرده بکیف را تا اینکه بکیف نشناختیم
 من بکیف را خلق او بکیف را باین تا و چگونه وصف کنیم
 باین و او خودش خلق کرده برای ما این را باین شناختیم
 این را خلق او این را چگونه وصف کنیم او را بجهت او
 خودش خلق کرده جهت را برای ما تا شناختیم بجهت او
 خلق او جهت را برای ما تا شناختیم خلق او جهت را
 برای ما جهت عبارت از این است تا کمال ذکر نه و یا بجهت
 از او جهت است و یا زمان است و در کافی روایت کرده بینه
 از هاشم ابن الحکم در مقاله رزنی که آمده بود و سؤال او
 از صفه صادق علیه السلام داشت از جمله سؤال او که کرد

از برای

الامتثال له
 بالاعتقاد
 و مباشرت
 و غیره

از برای خدا را و سطح هست بین فضا صادق علیه السلام
 فرموده بلی هست و لکن نه بان خود یکم در خلقت نیست
 این است که رضا عالی است که داخل مشق در خلقت
 از طایفه عالم دیگر منتقل میکنند چیه اینکه خلق او
 منتقل است مرکب است از برای اشیاء در او نه فضا
 خالق ما بعد از اشیاء از برای اشیاء در او نیست بلکه واحد است
 واحدی است واحدی الهیات است چه رضا و او ثواب
 او است و سطح او عقاب او است نه غیر یکم در فضا
 تا شد در او پس او را حرکت شود و بهمان در او
 و نقل بعد از او از برای عالم دیگر چیه اینکه این صفت
 مخلوقین ما برین فضا جیه است و در روایت توحید صدوق
 هاشم ابن الحکم که باز رزنی عرض میکنند یا میگوئی
 که فضا و زمین و بصیرت حفره فرموده بصیرت و هم بصیرت
 اما بصیرت بصیرت و بصیرت بصیرت بصیرت

بنظر خود و بصیرت بنظر خود و قول من بنظر خود نه
 اینست که خداوند عزیز است و نفس او سواي او است و بصیرت
 باشد و لکن این حق تعالی و تعبیر است که مثل
 شام و باید جواب را بگویم و بفهمانم سائل خود را
 تعبیر خودم پس میگویم و میشنود خداوند بکل عذر نخوا
 کل او بقیه را و لکن میخواهم تو را بفهمانم همین تعبیر خودم
 و مرجع همه حالات باین است که خداوند بصیر است و بصیرت
 عالم است بصیرت بدو و اختلاف ذات او و نه اختلاف
 معنی در او و در چهار فصل کرده روایت تمام این حکم را
 از اصحاب طبرسی که باز ندین و عرض میکند عزت امام
 علیه السلام که صانع عالم همیشه عالم بوده باین قدرت که اعدا
 کرده عفره و خود همیشه عالم بوده پس بعد از خلق کردن ندین
 گفت ای اهل خلق است یا مذهب امام و فرد لایق او نیست
 نه اختلاف قوا و اختلاف اصلا و در متجزی است اختلاف در
 متبعین است پس خداوند گفته میشود تو تلف و مختلف
 نه متفرق

ندین گفت چه چگونه او فدای واحد است عفره و فرد
 واحد است در ذات خود نه اینکه واحد است مثل واحد
 دیگر محبت اینکه واحد ما سواي او واحد است و بتجربیت
 و خداوند تبارک و تعالی واحد است غیر متجزی و در
 عدد و حساب در غیاب در چهار فصل کرده از ترجمه
 دعای الا فها و که او روایت کرده از ترقی از عفره
 علیه السلام در این آیه شریفه فلما استوفنا انتقامهم که دارد
 شده در باره الهی که از عید عذاب شد اند که معنی آیه اینست
 وقتی که آن خلق ما را بکاف انداختند ما هم انتقام کشیدیم
 از آنها عفره عداوت علیه السلام میفرماید خداوند تعالی بکاف
 میخورد جل و علا مثل تأسف خوردن مخلوق و لکن خداوند
 تعالی خلق کرده اولیای برای خود که آنها تأسف میخورند
 در آخر میشوند و اولیای مخلوق او هستند و بدو بر او
 و قرار داده رضاء آنها را و رضاء آنها را و رضاء
 و سطح آنها را سطح خودش محبت اینکه خداوند آنها را اعدا

داده و اعیان خلق بر روی خودش و دلیل و افعالی خلق بر روی
 خودش و از این جهت شده بر خلاء آنها و سطح آنها رضا و سطح
 خداوند و نیست این صفت که برسد بخالق جل و علا مثل
 اینکه برسد بخلاق و اینست معنی تأسف در این شریف
 و خداوند نیز فرموده پس که احسان کند ولی در اشکال
 کرده عاربه را با همه و مرا عاربه خود خوانده و نیز فرموده
 و من یطع الرسول فقد اطاع الله و باز فرموده ان الذین
 یبايعونک انما یبايعون الله و میبایند که گردانند و اقبال
 آنها باین وصفی است که برای تو گفتم و همچنین رضا و
 خداوند و غیر این دو تا از اشیا شکی که شاکل این
 باشند و همه این است که اگر تأسف و تعجب عارض
 مکنون اشیا شده و او خودش اعدا اش آنها کرده و
 انشاء آنها کرده باین میشود از برای قاعلی بگوید مکنون
 اشیا اجاده و قضا برای او حاصل شود در روزی
 محبت اینکه اگر تعجب و غضب عارض او شود داخل او

تغیر

تغیر عارض او میشود داخل او میشود و هرگاه در قول
 تغیر را او شده اینست میشود بر او از اجاده و قضا که صفت
 باشد شناخته نمیشود مکنون از مکنون و قضا را زحمت و روزه
 خالق از مخلوق تعالی نه عن ذلک علواً کبیراً خداوند
 خالق همه اشیا است نه محبت احتیاج به خلق و خلق به
 هرگاه احتیاج نشد عالم است خداوند در راه و کیفیت
 او پس بفهم آنچه را بتو گفتم انشاء الله تعالی و باز در جای
 نقل کرده از صفای الاضواء قد صید صدوق علیه السلام که
 خود روایت کرده از زوای حدیث که بگوید بودم در مجلس
 امام محمد باقر علیه السلام که عمر و ابن عبید که یکی از کبار علماء
 سنی و صفویهای آنها در آن زمان محسوب میشد داخل شدند
 حضرت امام علیه السلام و عمر بن کرد قول خداوند که فرموده است
 علی علیه غصبی فقد هکمت این چه غصبی است حضرت فرمود
 غضب او عقاب است ای عمر و کسیکه گمان کند اینکه خداوند
 را اینک میشود از حال عالمی دیگر او را وصف کرده بصفت

مخلوق و خداوند تعالی منتقل نمیکند او را چیزی از خالی خالی
 دیگر و متغیر نمیکند او را چیزی و باز در اخبار روایت کرده
 از کتاب توحید صدوق علیه السلام که او بنده خود روایت میکند
 از فضل ابن عمر صغری از حضرت صادق علیه السلام که فرمود
 کسی که گناه کند اینک خداوند از چیز نیست یا در چیز است
 یا بالای چیز است او مشرک است پس حقیقت باز فرمود کسی که
 گناه کند اینک خداوند از چیز نیست او را حدیث قرار
 داده و کسی که گناه کند اینک او در چیز است پس او را حدیث
 قرار داده و کسی که گناه کند اینک خداوند بالای چیز است
 پس او را حدیث قرار داده و باز در اخبار نقل کرده از کتاب
 توحید صدوق که بنده خود روایت میکند از ابو بصیر از حضرت
 صادق علیه السلام که فرمود کسی که گناه کند اینک خداوند از چیز است
 یا در چیز است یا بالای چیز است بحقیقت او کافر است ابو
 بصیر میگوید عرض کردم این را تفصیل کن برای من حضرت
 مقصود فرمود اگر من چیزی را و یا چیزی را و یا چیزی را و یا چیزی را
 کرده باشد یا از چیزی که سابق بر او باشد و در کافی روایت

کرده

کرده بنده خود از حدیث حدیث این را نقل نمود که میگوید
 آمد شخصی خدمت امام رضا علیه السلام از بلاد دشت نهر
 پس عرض کرد اهدام از تو سوال کنم از مسئله اگر جواب دادی
 و را با من نزد مردم هست قائل می شوم با امامت تو بر حضرت ابو
 الحسن علیه السلام از حدیث خودی عرض کرد بنده خود را از
 سر و در کلمات منی گمان و کیف گمان و علی ای شی و گمان
 اعتماد حضرت فرمود ان الله تعالی ایستد بالاین کتب
 الکتاب بلا کیف و گمان اعتماد علی قدره پس ان مرد بنده خود
 و سر حضرت را بر سینه و گفت استشهدان لا اله الا الله وان
 محمد رسول الله وان علیاً و حمی رسول الله و القیم بعدنا تمام
 رسول الله و انکم الامم العترة و انکم الخلف من بعدهم
 بعض عشق کافی داشته سوال از من بود که زمان باشد امام
 باین جواب داد که مکان باشد حتمه اینست که مکان و زمان
 هستند و مثل زمین اند جواب از این جواب از او خواهد بود و شاید
 باشد امثال این روایت را روایت وارده در کتاب توحید صدوق

از عبدالله ابن مثنی از حفرة صادق علیه السلام که فرمودند
 در ربوبیه عظمی و الحیة کبری میخوانند تکوین شی از لا
 شیء که بکنند الا خداوند و فعل میخوانند بکنند کسی شیء را
 از خود صریح خداوند و دیگر الا خداوند و فعل میخوانند
 بکنند شیء موجود را از خود و بعدم الا خداوند علیه السلام
 میفرماید معنی در ربوبیه عظمی و الحیة کبری یعنی در علم
 ربوبیه و الحیة که معنی آن این باشد که این علم غنی
 خود خدا است و کسی را در او راه نیست نه قدرت او را و نه
 علم او را با معبود که قدرت کاری را ندارد اما راه علم
 او را میداند مثلاً انسان غیر از که قدرت او اینست که
 ظلام نور بسازد ندارد اما راه علم او را میداند که باید
 ظلام را با آتش سرد کرد و از او نور بسازد بکاربردن آلات
 آن از سندان و چکش لکن در آن سه مرحله غیر خداوند
 راه علم او را ندارد چه جای قدرت او را پس در روایت حفرة
 رضا علیه السلام که فرمود کیف الکلیف و این لایه بلا این
 شاید

شاید مقصود اینست از لا کیف خلق کیف کرد و تو راه علم این را
 نداری که بگوئی چگونه چنین میشود و راه علم او چه باشد و بعد
 تو صحت تسلیم و رضا و الا طاعة فرمایش چهرهای خدا بعد از آنکه
 راه علم او غنی خود را ندانند لا غیر لکن این معنی درست میباشد
 باید بداند کیف را بعد از آن که بگوید چنانکه گفته اند در این علم نیست
 بعد از خدا و الله و در این شریعت و حکمها اندک السلام الله که با معنی است
 که معنی چنین باشد کیف الکلیف من لا کیف و این لایه من لا اینست
 لکن از روایاتی بر میآید که معنی دیگر مقصود باشد و آن معنی اینست
 که خلق کرد و کیف را و این را و از برای این خلقه باری تعالی کیف دانستی
 اعلایست روایت کرده در مجاز از شیخ صدوق علیه السلام که در دو
 کتاب از حدیث الاضواء کتاب توحید روایت کرده بسند خود از صفوان
 ابن یحیی که گفته عرض کردم حدیث حفرة رضا علیه السلام غیر این
 مرا از اراده خداوند و اراده مخلوق حفرة فرمود اراده مخلوق
 ضعیف است و چیزی که ظاهر می شود تقدیر از آن از فعل و اما اراده

ار خداوند نفس امارات او است فعل را لا غیر می باشد این که خداوند
 منزله است از نیروی فکر و قصد و این صفات از خداوند متعالی
 و اینها صفات مخلوقند پس اراده خدا نفس فعل شد لا غیر مابقی
 که بدین منکون به بلفظ و نه بنطق لسان و نه بقصد و تعقل
 و کیفیت از برای او نیست لکن این که کیفیت از برای ذات او نیست
 و نه این که نام علی اللام در این صفت و این است بر آنکه اراده او
 فعل و نفس فعل او است و لکن کیفیت برای این خلق کردن نیست
 چنانچه کیفیت از برای ذات باری نیست و این را خلق کرد و
 اینست که مکانی باشد از برای خلق کرده او این را ^{نیت} می گویند که مکانی
 باشد برای ذات او نیست و این را ^{نیت} می گویند که مکانی
 در دست بطاعت اهل حق که اراده را قدم می دانند روایت کرده
 در جبار در جلد سماء الهام از صدوق علیه السلام در دو کتاب بود
 توحید و عبودیت از حضرت رضا علیه السلام سید خود روایت میکند از
 حضرت محمد باقر علیه السلام در روایت طوسی که حکایت کرده معاذره
 حضرت رضا علیه السلام با شیعیان که روزی که یکی از کبار علما
 و متکلمین اهل تشیع است چونکه شیعیان در اثنا و مناظره

گفت

گفت خداوند لم یزل می ریزد بر حضرت فرمود یا سلیمان اراده
 مندر خدا است یا نه گفت غیر خدا است حضرت فرمود پس ثابت کردی
 با خداوند در رازل چیزی که غیر او است سلیمان گفت ثابت نمیکنم
 پس حضرت فرمود پس اراده محدثه یا بدو اگر چیزی محدث ازلی
 میشود و اگر چیزی ازلی شد محدث نمیشود و مناظره گشته تا با یکی
 که حضرت با و فرمود ای سلیمان غیبی ده که اراده فعل است یا نه
 سلیمان عرض کرد فعل است حضرت فرمود پس او محدث شد چونکه
 افعال همه محدثند سلیمان گفت فعل نیست بر حضرت فرمود چیزی
 با خدا که لم یزل با او است یا نه سلیمان گفت لا غیبی است حضرت
 فرمود محدث شد و کشید مطلب و مناظره تا آنکه سلیمان گفت من
 اراده کردم این که اراده ^{نیت} مندر خدا است و لم یزل هست بر
 حضرت فرمود یا غیبی یا غیر آنکه لم یزل هست معقول نمیشود
 و قدیم و حدیث نمیشود در حالت واحد ای افراتید و باز در جبار
 نقل کرده از توحید صدوق سید خود از شیعیان چیزی که گفت حضرت
 رضا علیه السلام فرمود شیعه از صفات ^{نیت} افعال است پس کسی

گمان کنند اینک خداوند لم یزل مریداً شایسته بوده قلیس
 و در اخبار نقل کرده از توفیق صدوق علیه السلام که روایت کرده
 از امام این حدیث از حضرت صادق علیه السلام میگوید عرض کردم
 حدیثی که لم یزل مریداً فعلاً علیه السلام آن امر را بگوید
 الا امراد من لم یزل قادر را عالمی هم اراد و این اهل تسبیح
 که افکار از افعال و دین نمیکردند و خود را مستقل میدانستند این
 قدر در این عبادتیه حاله افتاد اند در توفیق و صفات غایت
 و کراهت بدانند و کراهت کردند از این امر را پس این امر را پس
 دلک و بنی علیه بنیانند و در باب کلام خدا علیه السلام در جمله
 توفیق بجا میگوید صافه تا نگوید باینکه کلام خدا عبارت از
 شریعت و احکامات و اینها قدیمه بلکه بعضی از آنها قائل شده اند
 بقدم ملاخ و جمله قرآن ایضا و فرقه کرامیه از اهل سنه قائل
 شده اند باینکه کلام خدا صفتی است از صفات او و نه از
 صروف و اصوات حادثه و قائلیم اینها نیز از اهل سنه و شاعره
 قائل اند بکلام نفسی و او معنی داده سبب است و قائم است
 بذات باری تعالی بعد از آنکه علیه السلام میفرماید باین
 قائم است

قائم است

قائم است بر ابطال این احوال بلکه بداهت عقول نمیکند او می کند
 مثل جمله که سفند باغی شده جمله قرآن شده قدیم باشد و حاجت
 معصومین صلوات الله علیهم و اخبار متکاثره آنها مالک است باینکه کلام
 خدا عبارت است از صروف و اصوات مخلوقه خداوند در صحنی از اصوات
 مانند کلام عفو یا شیخ موسی در طور یاد رکوش صبر شایان که
 هر چه میفهمد در اخبار نقل کرده از امامی شیخ طوسی علیه السلام که روایت کرده
 پس خود را را بوسیله از حضرت صادق علیه السلام که گفت شنیدم از
 آن حضرت که فرمود خداوند جل اسم همیشه بذات عالم بوده است
 و علم او عین ذات او است و همیشه بذات قادر بوده است و قدیم
 او عین ذات او است قبل از آنکه معلوم یا معبود و بی وجود اینها
 تعبیر میگوید عرض کردم فدای تو شوم و همیشه هم میگویم بوده است
 حضرت فرمود کلام حدیث است خداوند همیشه بوده و لکن میگویم بنده
 بعد از آن حادث کرد کلام را و در اخبار نقل کرده از اصحاب طبرسی
 علیه السلام که او روایت میکند از صفوان ابن عیین که از امام عظیم روایت کرده
 اصحاب حضرت رضا علیه السلام حضرت میگوید با بقره حدیث که از علماء
 و محدثین اهل تسبیح است از من خواصش کرده که بدست حضرت رضا علیه السلام

برسد بر از هفده اذنه که فتم و اذن داد و داخل شد و عرض کرد خدای
 بده مرا عیسی را که فدایم از کلام خدا باد ای این عرمان هفده و نوزده خداوند
 خودش میداند چه زبان با او تکلم کرده عبادی یا سربازی یا بوقره
 دست برد بر زبان خود و گفت من شوال میگویم که باین زبان تکلم کرده
 هفده و نوزده بجهان الله از این مقاله تو و معاد الله اینکه خداوند بشیبه خلق
 خود باشد یا اینکه حکام کند مثل آنچه خلق تکلم میکنند و لکن خداوند تعالی
 لیس گفته شد و نه مثل او فاعلی و قائلی باشد ابوقره گفت پس چگونه
 هفده و نوزده کلام خالق با مخلوق نیست مثل کلام مخلوقین با هم
 دیگر و تلفظ نمیکند باری تعالی بدین زبان کردنی و بنیانی و گفت
 بقول له کن فیکون بشیبه ما طالب به موسی من الامر و الهی
 غیر تردد فی نفس بر ابوقره گفت به سیرتانی در کتب اسماقی
 هفده و نوزده کلام معروف توری و انجیل و زبور و فرقان و هر کتابی
 که از آسمان نازل شده کلام خدا است نازل کرده آنها را نوزده
 از برای عالمین و اینها همه محدثه و اینها غیر از خدا هستند به ابوقره
 عرض کرد پس فانی از برای اینها هست بر هفده و نوزده کلام
 اجماع مسلمین است بر اینکه ما را به فانی شدنی است و ما روی به فعل خدا

و توری

و توری و انجیل و زبور و فرقان مثل خدا است یا عیسی که خلق میکنند
 رب القرآن و اینکه قرآن در روز قیامت میگوید یا رب این شخص
 کس و خداوند داناست بر او روزهای کرم را بر سر خود انداخته
 و بشهائی خود را به بیداری سر برد خود انداخته من پس را شفیق او کن
 همچنین توری و انجیل و زبور مثل آنها هستند و هر یک عبادت کرده
 آنها را من پس گفته شد ای هدی تقوم عجلون پس کسی که گمان کند که
 آنها از بی هستند پس آنها را میباید بگوید که خداوند اول قدم
 دهنده و اهداست و اینکه کلام از اول الازل با او بوده و از برای او
 ابتدائی نیست و الهی نیست بلکه سیرتانی و در نهجه ارا اصلاح گفته
 و الهی نیست و عبادت ایدالمؤمنین علیه السلام در خطبه نهج البلاغه
 میفرماید بقول الله اراد کونه کن فیکون لا یسبغ یقرع و لا یناد
 یسمع و انما کلام سبحانه فعال نه انشاء و قبله لم یکن من قبله و لکن
 کائناتاً و لو کان قد ما لکان الیه تائیناً و در عبارتی نقل کرده
 از سه کتاب حدود حق علیه السجود توحید و امان و غیره اخبار که او بلند
 خود از صلی این خاله روایت میکند که گفت ششم از صفات علی است
 موسی علیه السلام که معروف خداوند همیشه عالم بوده و قادر بوده و حی

قدیم و بسیم و بصیر بوده بر عرض کردم باین رسول الهی حاجتی از این بزرگوار
 میگویند خوانند لم یزل عالم بوده بعلوم و قادر بوده بقدره و فی بوده
 حیوة و قدیم بوده بقدم و بسیم بوده بسیم و بصیر بوده بصیر و بصیر بوده بصیر
 فرمود کسیکه این را بخواند و تدبیر کند باین گفتار پس با خدا صواب
 دیگر قرار داده و نصیبی از ولایت ما ندارد هفتم فرمود هفتم قدر است
 عالم قادر فی قدیم بسیم و بصیر بوده بذاته تعالی از این بزرگوار
 و بشهد خدا خلق علما کثیرا و در علم و تدبیر و کار از تقدیر و علمای تعالی
 کرده که او روایت کرده از مسند ابن حنبل از حضرت صادق علیه السلام
 که فرمود شیخی حضرت امیرالمؤمنین علیه السلام عرض کرد صفی لغارینا
 لنزد الله منزلة پس هفتم غفنا کن شد و فطیم خوانند که در این ایام
 فخره بود که هر فرد بر تو باد ای بنده خدا این را که قرآن بود
 دلالت کرده از صفاته او و پیغمبر خدا صلی الله علیه و آله از این بزرگوار
 شما سائیده از معرفت او پس اقتداء بعبادان باشد و پیغمبر و هدایت
 آن خود را معز کن و بر و نشانی او را بر و که از این بزرگوار تو هم نجات
 و هم حکم پس تکرار کن باین گفتار و شکر خدا کن و بصیرت که شیطانی
 تو را داشته که علم او را بدانی که نه در قرآن و احادیث و بر تو که او را
 بدانی و نه در سنت رسول و نه آثار ائمه هدی صلی الله علیه و آله و این دارنده
 که تو

که تو مخلص باین باشی پس و اگر علم او را بخواند و عقدا عقل خود
 عظمه خدا را عقدا رنگین که هلاک میشوی و بدان ای بنده خدا را سخنه
 فی العلم ان استخاف الله که خداوندان را استغنی کرده از همه کمالات
 و داخل شدن در آن سدهای خدایی که آن سدها را خداوند زده جلو
 غیوب خود در حق همین قدر است که در استخوان فی العلم اقرار میکنند بجز این خود را
 باین غیوب و غیب و میگویند اما بیکل وجه خود را و خداوند مدد کند
 اعتدافشان را بجز از رسیدن چیزی که احاطه علم ما ندارند و خدا
 نامیه ترک تحقیق آنها را در این چیزها شکی بکلیف ندارد از کثرت
 و در کتب این چیزها بر سر لوح و در لایح البلاغه تمام خطبه باین فقره
 بیکم و زیادانی نمیکند که استادم صاحب عقل و حدیث و کلام را بیان
 و ایمان با فخره و ثواب و عقاب دارد تا نقل کند در این قرآنی که امیر
 صلوات الله علیه که دستور العمل ایمان و خدا پرستی را به خود بیان فرموده
 که معارفه ایمانی را دو قسم قرار داده قسمی غریب و شجره عقیده که
 شکی نیست و معارفه تو را که آنها را عقل خودت نخواهی درک کنی و آنها
 را مخلص شدای نه در کتب و نه در سنت رسول بدانستن آن که معارفه
 فحیده ذات باری تعالی است که صدقها بعضی او را عین وجود خداست

و این بود است عالم از انسان و حیوان و کوه و اسما و زمین و
 انبار و اشجار و عقل و نفس و تنولات و جان و وجود و غیره و غیره
 و اینها اعتباراتند که موجود میشوند و معدوم میشوند و عینیت
 میشوند و تکلیف اینها تکلیف در روضه اصل و وجود و نقص
 واجب الوجود و حال است فیکلف این مقام بعضی آنها است
 و بعضی دیگر این تکلیفات را مستند میداند به شبهه عقل
 و مطلق عقل که واحد و دائمی و بلیغ و لا در واقع حقیقی
 و احد است لیکن عینیه که شاکه عینیت او را بعد از وجود و بی
 گویند که مابقی و شود این از او را و عینیت او را آنها هم از
 این است که بنای این صوفیه بر توفیق بر کلمات است
 دین صلوات الله علیهم جمیع عینیت و قسم دوم از تعارض
 این عینیت است که در کتاب و سنه وارد شده باین طریقی که
 وارد شده که خداوند عالم است و قادر است و قی است و عینیت
 و بصیرت نیست که این صفات عینیه ذات واجب اند
 و عینیه بودن اوجه هویت و کیفیت تصور عینیه اینها
 را نمی توانی فصل بدانی چنانکه ذات را اعتباری بیانی
 و بر

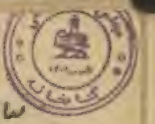
و اینها اعتباراتند که موجود میشوند و معدوم میشوند و عینیت میشوند و تکلیف اینها تکلیف در روضه اصل و وجود و نقص واجب الوجود و حال است فیکلف این مقام بعضی آنها است و بعضی دیگر این تکلیفات را مستند میداند به شبهه عقل و مطلق عقل که واحد و دائمی و بلیغ و لا در واقع حقیقی و احد است لیکن عینیه که شاکه عینیت او را بعد از وجود و بی گویند که مابقی و شود این از او را و عینیت او را آنها هم از این است که بنای این صوفیه بر توفیق بر کلمات است دین صلوات الله علیهم جمیع عینیت و قسم دوم از تعارض این عینیت است که در کتاب و سنه وارد شده باین طریقی که وارد شده که خداوند عالم است و قادر است و قی است و عینیت و بصیرت نیست که این صفات عینیه ذات واجب اند و عینیه بودن اوجه هویت و کیفیت تصور عینیه اینها را نمی توانی فصل بدانی چنانکه ذات را اعتباری بیانی و بر

و بر تو است اعتقاد همین نه زاده و اما اراده و کلام خدا از
 صفات فعل اند که اراده او نفسی ایجاد شد و است و کلام او
 کلام است در لوح محفوظ یا در گوش جبرئیل یا در گوش جبرئیل یا
 در شجره موسی در طور و امثال ذلک چنانکه در روایت سابقه
 از حضرت رضا علیه السلام که در این معنی را اراده خدا نفس
 فعلی است و ایجاد او است شیئی را بقدر که کن فیکون
 بالعقل و نه بنطق انسان و نه بقصد و تفکر و کیفیت آن
 برای او نیست که آنکه کیفیت آن برای ذات او
 نیست شیئی از فضل او و تحقیق اهل علم معارف و طریقه معنیه
 را نموده اند معنی برای آنکه با هر خواهش نواب عالم
~~بهره می رسد که اینها هم که از قشقه صفات خوانند~~
 سلاطین معنویه بوده که بنام و در هر یک یک عالم در صفات
 صفات باقی است و معروف است از او شده در این عالم متعریف
 مقامات معنویه شده یکدیگر روزی اتفاق افتاد با شخصی
 معتدین در این که حساب خود شیعه بود در صفات و ملاقات
 شد از او سؤال کردند که بزرگان اهل تعریف مثل شیخ ابی العزیز و مدعی

رو می و معجزه و شیخ خود بشدت ایاب تو صد را ذکر میکنند در
کتابهای خودشان یا میزد دیگر گفت تو صد را ذکر میکنند
ایاب تو صد را ذکر می کنند آنها معجزه می شود از کلام شیخ
در مجلس راز میگوید مسلمان آریدانی که بت صفت بدانی
که دین در بت پرستی است یا از کلام معجزه که گفته گاه مانی
و که شای تو می گوئی صیغ صرائی تو یا از کلام معجزه
که گفته شمع بدانی خلقه طاهره ای صوره الال و انوار که
معنی او اینست که خداوند طاهره صوره مخلوق خورنده
اشانده هر چه گاه این کلمات تو صد باشند کفر کدام است
ان شوق صفتی جواب گفت این حضرت صوفیه تو صد را
بر معجزه اشاره بیان میکنند و مرادشان از این کلمات
طاهره آنها نیست گفت هرگز در هیچ تقیه در اهل ما تو صد
خداوند بوده گفت نه گفتن نیست بلوا داشته اند که تو صد را
بر معجزه اشاره دیگر کنند چه مانع داشته اند از آنکه گفت
و این طاهره بیان گفته که هر کس بفرموده بداند جواب

البروز

امروز بر صفت را شکستم و قدری صوفی خواندم و بتو مبتلا
شد معنی این کلام اینست که عبادتی که در دست داشتیم که
بر صفت باشد و صوفی خواندم و او را شکستم شوی او را
گرفت و مبتلا علیکم که تو تو ای کسکه ایمان بدو وارده
احام و مقامات اینها و صلوات الله علیهم و بقران داری در کجای
قران یا در کلمات این حج اله است که بر صفت از صوفی عبادتی
ما شد از عبادات پیغمبر عاتم خود تو خود در صفت صفت
این عبد الله انصاری او را همانی کرد بده بر عالم ای کسکه
صاع جوار ذکر در زان او و بخت پیغمبر تمام خلق از عبادت
به صفت گذشت هم را تکلف بابت کرد و هم را از آن بکشد
و یک صاع جو سیر و خود شن هم خورد اما عبادت پیغمبر
که در تقیه صافی در اول سوره طه روایت نقل میکنند از اجماع طهرانی
حضرت امام موسی کاظم علیه السلام که از امیر المؤمنین نقل کرده که
پیغمبر خدا مدتی در سال اینقدر بر پا ایستاد بهار که رنگ روی



مبارک روز روزه و یا چای و نرم کرد تمام شهر را اجمع بنام
 خواندن میگویند تا اینکه صدادند این ایام را فرستاده ما
 از کتاب علیک القرآن تسبی قرآن را فرستادیم که تو خود را
 این قدر بزرگ افکنی که با حایت ورم کنند و رنگ روزه
 رز و خود و در باب روزه اخصاب روایات وارد شده که
 این قدر روزه گرفت روزها را که مردم مایل بر نهند از
 اینکه اخصاب روزی را افطار کنند ~~و بعد از آن~~
 قدر ~~یک روز~~ نکرست تا مدتی که مردم گفتند که
 دیگر نمیگردد بعد از آن یک روز واصل بود و یک روز
 معطر که ورنه صفره داود این خوبیکرد بعد از آن ایام را
 موقوف کرده ماهی سه روز او را روزه میگویند و پنجمین
 و یک هجدهم او را که در روایت است که این هجده روزه معاد
 روزه تمام است غدا هم پنجمین اول ماه و پنجمین آخر ماه و
 چهارشنبه عشر و طه ماه و از این قضیه که صاحب کتاب ^{الاسان} نقل کرده

نقل کرده هم معتمد تو شد ای که در پیش ایشان که میم که
 این عمر فاشیه و منی ندارند هر یک میگویند و میگویند
 الصدوق لا مذهب له نهضت طریقه طهر است و صدوق روزه
 باطن است چنانکه صاحب بیان الباصه در ذکر شهر روزه که از
 بلاد و روم است همین حقیقه را ذکر میکند سخن را اولیای
 دانشم چگونگی معارف با این فرمایشات الله طهر است
 الله علیهم السلام در کافی روایت کرده است خود از جابر این
 یزید جعفر از حضرت امام محمد باقر علیه السلام که فرمود معرفت
 خدا و عبادت کردن خداوند با این است که معرفت خدا داشته باشی
 و معرفت با ما می از ما اهل البیت و کسی که با ما بداند داشته باشد
 معرفت او و عبادت او بغير ضار شده و در ضلالت است این سخن
 که اینج مسلمانان را برانند و باز در کافی روایت کرده است خود از
 ذریح که میگوید سئوال کردم از حضرت صادق علیه السلام از
 امام بعد از پیغمبر فرمود بود او بعد از من علیهم السلام امام

بعد از پیغمبر بعد از آنکه حسن بعد از آن که حسین بعد از آن که علی
 ابن الحسین بعد از آن که حسین علی صلوات الله علیه و آله و سلم
 کند این را بود است الحاکم کرده معرفت ~~صدا را و الحاکم~~
 کرده معرفت رسول الله را صلوات الله علیه و آله و سلم در لایق روایت
 کرده پس بعد از زرار که میگوید بعد از آنکه حضرت امام علی علیه
 السلام ای معرفت امامی ارشاد واجب است بر تمام خلق ~~و~~
~~تا آنجا که باز عرض میکند زرار~~ چه میفرماید در حق
 اشخاصی که معرفت پیدا و بر سر خدا دارند و تصدیق رسول
 کرده اند فیما جاوید من الله ایابر آنها واجب است معرفت
 بحق شافع و فرمود علی واجب است ایانی بیانی این خلق را
 که معرفت پیدا و با یکدیگر دارند عرض میکند علی فرمود ای اهل
 کوفی که خداوند معرفت با آنها را در قلوب آنها انداخته است پس
 قسم است معرفت آن دو نفر را در قلوب آنها انداخته است ~~مگر~~
 شیطان نه خدا قسم ملهم نکرده حق ما را در قلوب اهل
 مکه خداوند خود را و باز در حقایق روایت کرده پس بعد از آن
 عبد الرحمن

عبد الرحمن این گفتار حضرت صادق علیه السلام که فرمود در
 این تشریف آن الدنیه اندک است گفت و انتم انما انتم کفر و تم
 از داد و کفر آنی تقبل تو بتم حضرت فرمود تا آنکه شده در حق
 و ابابکر و عثمان ایمان آوردند پس پیغمبر در اول اسلام بعد از آن
 کافر شدند و قبی که ولایت امیر المؤمنین را پیغمبر در عهد سرخی
 اظهار کرد و فرمود من گفت مولاه فعلی مولاه بعد از آن ایمان
 آوردند که رفتند در قبی ای که پیغمبر او را فرمود پس با کردند
 برای امیر المؤمنین و مردم بیرون و سلام کنند با و خطاب
 امیر المؤمنین و آنها مثل رفتند و کردند بعد از آن کافر
 بعد از وفات پیغمبر که آنرا با بنی بعه نکرده بودند از آن
 گفت کردند که مردم را و داشتند به بیعه خویشان و قبی آنها
 که بیعه امیر المؤمنین را قبول داشتند پس این جماعه باقی
 ماند در درون آنها از ایمان صبری ای مصطفی با احمای
 ارتبه چگونه رافعی میگوید که را که تولا ای باین اشخاص

اولیای این بدانی این حرف تو مکتوب قرآن است و تکوین
 این ائمه طاهریین صلوات الله علیهم است و در کافی
 روایت کرده پس خود از عطیه از ضمیمه از حضرت امام عده باقر
 علیه السلام که فرمود ان الله خلص خلقه و خلقه خلصه و کل
 ما و علی اسم شیء و ما خلا الله من مخلوق و الله خالق کل شیء
 و باز روایت کرده در کافی پس خود از ابی الجوزی رفته عن ابی
 جعفر علیه السلام قال قال ان الله خلص خلقه و خلقه خلصه و
 کل ما و علی اسم شیء و ما خلا الله من مخلوق و الله خالق
 بر این نقل کرده روایت زراره را از حضرت صادق علیه السلام
 معنون علیه السلام در مراتب العقول که شرح بر کافی نوشته
 میگوید ان الله خلص خلقه یا مقصود جمله مخلوقاتند یا مقصود
 صفات مخلوقاتند که خداوند منزله است از انصاف با آنها و یا
 مصاحبه با آنها و این رد است بر سه فرقه یکی اشاعره که
 قائل اند باینکه صفات باری تعالی زائد بر ذات او
 هستند نظیر جان و مقصد که امام علیه السلام میفرماید
 هر چه اسم شیء بر او اطلاق شود ما خلا الله من مخلوق
 و خالق

و خالق او خداوند است و میشود خداوند متصف شود
 بخیریکه خودش او را خلق کرده لا محاله ان یگوید الله
 فاعلا و ما بلا شیء اعز و العاقل للشیء لا یگوید معطیا
 نه ویم گرافیه از اهل تسنن که گفته صفات باری تعالی
 حادثه و خداوند متصف با آنها است سیم فرقه از موصوفیه
 که گفته اند صفات و کمالات عارض اند بر وجود قائم
 بالذات را که ان باری تعالی باینکه علیه السلام در فقره
 و خلقه خلصه میفرماید معتقد اند است که خلق او متصف
 بصفات خالق نیستند و یا اینکه خداوند خلوق نمیکند
 مخلوقات بحدی از افاضه بخواه عرض که عارض خلق
 بشود و چه بخواه خلوق و چه بخواه مکتوم که تمکن فی خلقه و خلق
 خلوق اند از او باینکه بخواه بخواه و میفرماید این فقره رد است
 بر دو فرقه نصاری و موصوفیه اما نصاری که قائلند
 خداوند تعالی جوهریت و احد اما سه اقوال و سه اقوال و
 و علم است و صوره که تعبیر میکنند از این سه تایی مذکور است

باب و این در روح القدس و میگویند چه قائم بنفس است
و اقنوم صفت است و واحد را قرار دادند تا با از روی
جهالة و غنیه میباشند که بداهت عقیده است یکی به تا غنیه
یا مقصود و ثانی صفات عین ذات باشد تا در است
بشود لکن جللی علم الرحمن میفرماید این وجه با تمام
مقالات آنها نیز سازد که صفات را عین ذات بدانند
و از صفات باری تنای همان اسم علم و جوده را برده و
سایر صفات عین را ذکر نکردند مثل قدرة و سمع و بصیرت
این هم جهالة دیگر است که ترکیب ندانند مگر اینکه بگویند
قدرة را جمیع هیوة است و سمع و بصیرت را جمیع علم است بعد از آن
هم میگویند کلمه که اقنوم علم است مقدم شد بحسب معنی و بدو
شد و پوشیده نام است را بطریق اقتزاج مثل اقتزاج غنیه
باب نزد حکایفه از آنها که میگویند با شتم و بطریق اشتراق
میانه افتاب اشتراق میکند از نور افتاب خانه بر قطعه از
بلور نزد حکایفه دیگر از آنها که نظریه باشد و
بطریق افتلاب که بتقلب حاکم و جامع الیه قبض
عبارت لاله هو الیه نزد حکایفه ثالثه از آنها که میگویند
باشند

باشند و وراء این سه مرتبه بعضی دیگر از صفاتی میگویند که
طافورند لا هیوت در اسوت مانند کلمه که بصورت بشر و فرشته
و دیگر از آنها گفته اند ترکیب لا هیوت و اسوت شده مانند ترکیب
نفس و بدن و بعضی آنها میگویند کلمه که داخل بدن شد پس صادر شد
از او خوارق عادات و کاه از او مفارقه میکند پس لام و انعام
و امات عارض او میشود و غیر این مذکورات باز مقالات است
و حدیثیات و امورند از ایشان و تنای مقلو این مقالات است
مقاله جمله از مقالات مسلمین که میگویند اقتضای ندارد ظهور
در جسمانی مانند ظهور صبیح علی بصورت وجهه کلیمی و مانند ظهور
اجنه یا شیاطین بصورت انبی ادم پس بعدی ندارد اینکه ظاهرند
طافور شود بصورت بعضی کاملین و اولی تر باین مطلب حضرت
امیر المؤمنین و اولاده معصومین و هشتاد صلوات الله علیهم
که آنها بهترین خلق بودند در عالم و کالات علمی و عملی و ولایت
دیدیم از آنها صادر میشود از آنها از علوم و اعمال میسر میگردد
موفق طاقه بشر است اما فرقه صوفیه پس اکثر آنها متاثر شدند
با غناء اتحاد خالق با خلق بعضی از آنها باین نحو میگویند سالک

هرگاه در پند و سلوک بحال رسید و بلج و حصول رسید پس خداوند در
او ملول میکند نظیر ملول آتش در آهن که آهن را سرفه میکند
و در او فرو رفته پس هر گاه می که آتش میکند آهن هم میکند
و انقیاد و تقایید نماید میان آن آتش در رو و آهن و ملول
که بگوید انما هو و هو انما و در این هنگام اگر وانی خالق مخلوق
نمایند و ظاهر میشود از او نور غریبه و عجایب که از بین صاف
و ظاهر میشود علی بن ابی طالب و از کلام بیرون از منظر
میشود که واجب الوجود همان نور است و او شیء واحد است
در او نیست اصلاً و لایاً و تکثر و اضافات و تعینات است
ان اضافات و تعینات بمنزله سربازان که تو او را ابی
بینی و حال آنکه ابی نیست و در حقیقت آن تکثر که تو می بینی
یکت چیر است بر ظاهر مظهر میشود نه بطریق قاطع و بنظر
ما طریق کیش می نماید نه بطریق انضمام و یفرماید در این کلام
از ایشان دو معنی مقصود است که گفته شود یکی آنکه واجب
الوجود با جمیع موجودات که متحد شده و چنانچه باشند و با هر
مذکور مقدّمه باشند هم آنکه موجودی سواي واجب الوجود

نیست

نیست و او نفس و جوهر است لا غیر و دویتی اصلاً و ابداً نیست
چنانچه شیخ محمود شبستری در کلماتش را از سکون ملول و اتحاد اینها حال
که و حقیقت دویتی و این خلل است آنهم کلماتی است که در این
کلمات که در بطریق غیب نغاری دارد ذکر شد حکایتی خضر زاری در تعجب
خود ذکر کرده در شرح اید مباحثه در مورد اله و ان ضابطه پیدا و را
ذکر کنیم بر ذریعہ زمان در خوار زم بودم فبدرنم که مردی در این راه
آمد و اهل تقوی و حقیقت است در دین خودش رستم منزه و شروع کردم
بمباحثه و گفتگو ادبانه گفت چه دلیل داری بر نبوت محمد گفتیم همچنانکه
بنقل متواتر ظهور خوارق و معجزات آن نوری و عیس با رستم و عیس خود
از قریه باریده اگر نقل متواتر چه نیست پس نبوت و عیس
درست نیست و اگر درست است پس همه علی اله علیه السلام را هم نبی دانست
همچنانکه موسی و عیس نبی حقیقت گفت من میگویم که عیس نبی است
معتقد که عیس خدایت گفت نبوت نبی گفتگوی در او باید بود
از گفتگوی در خداوند پس تو چرا گفتگو را در نبوت کردی حال آنکه
نیست میدرم بر سر معرفت اله و تعین اله بدانکه اله و طاق

عدم احوال و فسخ است و حج

مکلفه باید واجب الوجود لذاته باشد و واجب است اینکه جسمی باشد
جسم فانی غیر است و عرض باشد چونکه طالع است پس اینکه که عالم
بر او باشد و احوال با وجوب ذاتی غیر از وجود عینی عبارت بود از
ان شخص بشری جسمانی که موجودند بعد از آنکه ~~معدوم~~ معدوم بود و گشته
شد بقول شما بعد از آنکه زنده بود اول که بدنیا آمد طفل بود ~~بسیار~~ تا
آنکه بزرگ افتاد و بعد از آن جوانی شد مثل سایر جوانان بنی آدم
بطور ذوی سالی و بدن و عارضه میگردد مثل سایر خلق و میخوابد
بیدار میشود و در راه عقل و مقدر است کسی که موجود باشد بعد
از نبودن قیوم و واجب الوجود لذاته نمیشود معنی واجب الوجود
لذاته آنست که ذات او علة تمام است از برای وجود و بقا
او و متعلق طالع فانی دیگر مثل صفتی قال است که باشد و الة
علة تمام نیست و متعلق قال است که دائمی و ازلی باشد و هم میگردد
از برای ابطال احوال شما با اینکه میگوید که بعد از او را گرفته و بر
گرفته و او را زنده بردارند و گشته و بطوری او را شکافته و جسم
قدر ممکن او شده و بعد میگوید که از دست آنها فرار کنند و در
حق کنند شد برای او و در آن حال که این کارها را کرده اند

الانهار

الانهار بر زمین شده از آن حفره صادر میشود اگر خوش اله بود یا
آنکه که طول در او کرده بود یا بر روی آن که در او طول کرده بود
چرا و فعل آنها از فکند و چرا و احوال بود و احوال بود و چه حاجت
که آنها را صریح کند از فعل برده و صید کند که فرار کنند و صید او فائده
نکند و وجه ثالث از برای ابطال احوال شما صریح است که
با اینکه میدانید خداوند همین شخص صریح مشاهده است لا اله الا الله
یا اینکه خداوند غیبا است لکن بطلان طول کرده در او یا اینکه
بر روی او خداوند طول کرده در او و امر اول باشد و حق که بعد از او را
گرفته بر رخ شما باید عالم گشته و مرده باشد
بعد از آنکه عالم طول است و چگونه عالم باقی ماند بقا و آنها فانی
مرده میشود و اگر دهم باشد که آن بطلان طول کرده در عین
اگر خداوند جسم باشد نه عرض طول او در جسم قال است و اگر جسم
طول او عبارت از تفرق افراد است با افراد جسم عینی و احوال
و لا نه باید تفرق افراد اله و اگر عرض باشد محتاج است بحال قبل
از طول در عین و چه بعد از او و اگر جسم است که بر روی آن اله در

حج و عدم احوال و فسخ است و حج

معلوم کرده اگر آن جزو مدخلیه در الهیته عالم دارد و حق که آن
 جزو مفضل ندارد که باید الهیته الباقی ماند چه نکه فرض آن
 که تا آن جزو مفضل عالم نباشد الهیته او اگر آن جزو مدخلیه
 در الهیته ندارد و در عین کلا وجود است هیچ عین را خدا
 نیکنند چیه اینکه آن جزو را فرض کرد ای چه مدخلیه در الهیته
 او موفق نیست و چه چهارم از او پرسیدیم چه شمارا داشته است
 اینکه فکر نماید با الهیته عین گفت ظهور بجزات و عین
 از اینکه مرده را زنده و کور را نور و در صاحب مشیت کرد و صاحب
 بر صواب بود و حصول اینها میسر و الا بقدره خود خدا
 گفتیم چه جواب را از دهها کردن الهیست در عقول از اینکه مرده را
 کسی زنده کند ^{اینکه} مرده همان زنده است روح رفته و باید
 اجزاء و شکل و جوارح او باقی است اما چه بدر وقت نبود
 افعی جان دار که بلیو کند بیک عالم از هوای دیندها و
 اسباب و آلات سحر را بعد از آن برگرداند همان بوی که
 بود و هیچ معلوم نشود ان آلات سحر کجا رفته و چه شدند

این اعجاب است در عقول از مرده زنده کردن اگر
 انقلاب عصا برای موسی سبب شود که او را خدا یا پسر خدا
 بدین مرده کردن و در بطریق اولی سبب نیست برای
 عین وجه پنجم اینکه بتواتر باریده و بتبا جماعت نصاری
 رسیده که عین عظیم لرخته بوده در طاعات و عبادات برای
 برورد کار اگر خود نشن خدا باشد کسی هرگز دیده یا شنیده
 که خود نشن عباد خود نشن را بکنند و چه شش اینکه بدین
 یکی این است که وجود ممکنات دلیلند بر وجود واجب
 الوجود و چیه اینکه عال است که ایجاد از ممکن مثل خود نشن
 باشد و الا در او تسلط و این هم مسلم است که عدم الدلیل
 لایزال علی عدم المذلول و الا باید وقتی که عالم ممکنات
 هموز موجود شده بودند مدلول که خداوند است هم
 نباشد بر هوای قوی که می که خداوند معلوم کرده و در بدین
 قویز یک که معلوم هم باشد و بدن من و تو و بدن هر چه

و بنای و جادوی و توانی بگوئی که قویتر در عیسی دلیل او بود
 معجزات است در او نه در من و قدوس و امان است همه جهان
 که گفتیم عدم الدلیل لایزال علی عدم المدلول والا لازمه او
 آن است که گفتیم وقتی که ممکن است عالم معجز زودتر
 بودند که دلیل بر واجب الوجود باید ملحق بشخصی که واجب
 الوجود هم نبوده و مدعی که موجب قویتر این باشد که خداوند
 حلول کرده باشد در بدن کلب و غار و مخلوقات دین مانت
 ذباب و قنفذ و جعل و افعال ذلک آنند موجب در غایت
 سخاوت است این کلام خیر را برتری با قدری توضیح و تشریح
 بران و در این ایام باز کتابی دیگر از کبریا و صوفیه
 رسید که نایب این چهار کتاب شیخ غفر له فیضی و صاحب
 اسمة اللغات بود و او را هم خدا نشان بر یک کتاب کرده
 و تصدیق و توشیح میفرماید برای افاضات این دین پاک
 ائمه طاهرین صلوات الله علیهم اجمعین و در آن کتاب
 نظیر این حقیقات مذکوره در این چهار کتاب برای
 تصوف

معروف مذکور بود و زیاد و صیدی که داشت انکه ائمه
 طاهرین را حالتی و لازمی میدانسته و این مطلب
 در این زمان است نسبت او را بشیخ احمد طراوی و اتباع
 او میدهند و لیکن صاحب این کتاب از اتباع شیخ احمد
 نیست بلکه معاصر او بوده یا اندکی مقدم بر شیخ احمد
 بوده و این ائمه طاهرین را حالتی و رازق دانستن در هر
 حوائج صلوات الله علیهم هم گفتگوی او بوده چنانکه از کتاب
 رجال شیعه و کتب اخبار معلوم میشود و در هر حال از کتاب
 اعتقادات صدوق کرده که روایت کرده از زرار که گفت
 عرض کردم بخدمت حضرت صدوق علیه السلام شیخی است از
 اولاد عبد الله این سبب قائل است بتفویض فقره فرمود خلق
 چه چیز است عرض کردم میگوید خداوند تبارک و تعالی
 کرد محمد و علی را صلوات الله علیهما پس تفویض کرد بآنها پس
 خلق کردند و رزق دادند و میرانند و زنده کردند پس

هرة و فرود در دوح گفت ان دشمن خدا هو کاه به کشتی
 بفرزد او پس جوان بر او این آیه را که در سوره رعد است
 ام جعل الله لکم سراجا و خلقت لکم سمیة الخلق علیهم قلی
 ضالی کل شیء و هو الواحد القهار زراره میگوید قسم
 نزد ان شخص و فرماید امام را رسانیدم و آیه بر او
 خواندم که با سنگی بدین اونداختم و لال شکر از جواب
 و باز در چهار نقل کرده از کتاب عیون اصحاب صدوق علیه
 السلام که روایت کرده از زید بن عمار بن عوفیه اثنی
 عشر که میگوید دافل شدم به دست هرة رفعا علیه السلام در
 فراسان پس گفتم یا بن رسول الله روایت شده از برای
 ما از صادق جعفر این عهد صلوات الله علیها که لا جبر ولا
 تقویض امر بین امرین معنای ان صیت هرة نزد کسی
 که کان کند اینک خداوند او را خلق و رزق را تقویض
 هیچ فردش پس او قائل بتقویض است و قائل جبر کافر است
 و قائل بتقویض مشرک است و باز در چهار نقل کرده از
 اصحاب

اصحاب طبری علیه السلام که او روایت کرده از ابوالحسن علی
 ابن احمد قی که گفت اختلاف افتاد میان جماعتی که
 ایضا خوانند تقویض کرده باشند علیهم السلام اینکه خلق کنند
 و رزق دهند پس جماعتی میگویند این حال است جائز
 بر خداوند که چنین کند و جماعتی دیگر میگویند که خداوند
 خلق آنها را پس عید از خداوند و جماعت دیگر میگویند که خداوند
 خود شر این قدرت را بآیه علیهم السلام داده و تقویض
 کرده است اینک خلق کنند و رزق دهند و نیز گفته
 آنها بزرگ شد پس یکی گفت چرا شما این امر را شوال
 از ابی جعفر محمد بن عثمان ثابت دینی امام عصر علیه
 در زمان غیبه صفی این امر را قی شده بود و او این مطلب
 از خود امام علیه السلام شوال کند پس یکی را قی شدند و تقویض
 کردند و نوشتند مسئله را و فرستادند نزد ابی جعفر
 امداد امام علیه السلام و نسخه جواب این است بدینکه خداوند

خودشان خالق اجسام است و عسمة از زان را می کند خداوند
 نه جسم است و نه طول در جسم می کند پس گفته شد و خداوند
 السميع البصير و اما انهم عليهم السلام پس از خداوند خداوند
 می کنند و مسئله می کنند پس خلق می کند و از خداوند
 می کنند پس رزق میدهد و چه اجابت سوال ایشان و
 تعلیم حق ایشان و باز در جوار نقل کرده از کتاب
 اخبار صدوق علیه الرحم که او روایت کرده پس خود
 از اسید خادم که گفت عرض کردم حدیث فقره خدا
 علیه السلام چه میفرماید در باب تفویض فقره فرمود
 خداوند تفویض کرد و بیغیر خود امر دین را و فرمود
 ما اتیکم الرسول فخذوه و ما نهیکم عنه فانتهوا و اما خلق
 و رزق پس نه و فرمود خداوند خودشان خالق هر چه
 و خودشان فرموده عز وجل الذي خلقکم ثم رزقکم ثم
 ثم یحییکم هل من ثم لا تمکن من یفعل من ذلکم من شیء
 سبحانه و تعالی غایت کردن و باز در جوار نقل کرده از کتاب
 عیون

عیون صدوق علیه الرحم که او پسند فرمود روایت کرده از اسید خادم
 جعفری که میگوید بنحو سوال از فقره رضا علیه السلام از غلات و
 موقوفه پس فقره فرمود غلات که از آنند و موقوفه مشرکتی
 که بشتند با آنها یا اینکه خالصه کند با آنها یا بجزد یا بیا
 یا با آنها و اصله کند یا زن دهد یا زن از آنها بگیرد یا بیا
 دهد آنها را یا امانتی بسیار با آنها یا صدقین کند آنها را یا
 اعانه کند بنصف کله آنها را خارج شده ان کس از ولایت
 خداوند و ولایت رسول خدا و ولایت ما اهل البیت و این
 غلات در زمان انهم عليهم السلام یعنی قائل بر نبوت انهم عليهم
 السلام بودند و بعضی قائل بنبوت آنها بودند و انهم عليهم
 السلام طعن و لغو میکردند بر آنها و آنها ابدافرتند و فی
 مقادیر چونکه اصحاب و اتباع پیدا کرده بودند و این
 و رجاسته برای آنها در دست نه بود و بجان مردم می
 دادند که اصحاب بر انهم عليهم السلام هتیم و انهم اسیر
 خود را بدینا قائل بلی میگویند و ما قائلیم ان را انهم و بیا

برود و متان و اولیائت حجاب این عریفه حجاب نبوی
 آنها را از هلاکت حقه امام حسن عسکری علیه السلام در حجاب
 نوشت در روایت گفته است این علی ابن حکم بر او باد لعنة
 خدا و کافیت ترا اینکه من عیشتا سمع او را در شعبان
 من باشد خدا لعنة کند او را قسم خداوند تعالی اینکه نه
 فرستاده است خداوند محمد را و نه سایر انبیاء قبل از او را
 صلی الله علیه و آله بن حنیف و عمار و زکوة و حج و صیام
 و ولایت اوصیاء آنها و خوانده محمد صلی الله علیه و آله
 که را مگر بوعده است خدا لا شریک له و ما اوصیاء از
 اولاد او بنده کان خدا عیتم عبید خدا عیتم
 قرار ندادم از برای خدا اعدی را اگر اطاعت او
 کنیم رحم ما را و اگر معصیت او کنیم عذاب کند ما را عیتم
 از برای ما بر خدا نیست بلکه حجة از برای خداوند است بر
 ما و جمیع خلقش بری عیتم بسوی خداوند از گفته های این
 علی ابن حکم و دوری یحیییم بسوی خداوند از این سخنهای

بر خود را گفته در زمان امام محمد باقر علیه السلام حقیقه
 ابن عبید بود و در زمان حضرت صادق علیه السلام ابو
 الخطاب بود محمد ابن ابی زینب و در زمان امام حسن
 عسکری علیه السلام علی ابن حکم قتی بود پس از این زمان
 که از بنزکان روایت است و کلمتی در کافیه یکی و خط
 از او بسیار روایت میکنند میگوید جمیع از اصحاب ما تو
 خدمت امام حسن عسکری علیه السلام قذایت تویم علی
 حکم اعداء میکنند که از اولیاء شما است و توان اول
 قدیم هستی و او باب تو هست و بنی تو است تو او را
 کرد ای که مردم را بخوانند به همین نحو و میگوید صلوة و
 زکوة و حج و صوم معرفت امام است و معرفت فرستاده
 او است و هر کس دعوة او را قبول کند و تو را باری
 خود معرفت پیدا کند همان من است او را و ایمان کامل همان
 است و از او ماقط است مبادات از صوم و صلوة و
 حج و میل کرده بذهب این علی ابن حکم ظنون کشیدی
 از شیعیان پس اگر رای بنابر آن تلقین بکند منت بکند

بر اجتناب کنید و در وی جوید از او بداد باه لفته خدا
 را آنها را بداد و بداد عذاب او تنگت کنید و اگر ممکن
 شوید و خلوق دیدید سرانها را بسنگ خورده کنید و در
 جای خفته نقل کرده از کافیه بنده خود از سر این حکیم
 صیقل میگوید عرض کردم چه نیست حفره صادق علیه
 السلام بدینیکه جوی هستند که کان دارند در حق شما اینک خدا
 هستند و این قوم تلاوة میکنند بر ما قرانی در این باب
 و هو الذی فی السماء و فی الارض الهم فی حفره قمر
 یا بدید سمع من و بصر من و بشره من و لحم من و دم من
 بری هستند از این جماعت و خداوند بری است از این
 جماعت نیستند این جماعت برین من و دین ابا من
 قسم جدا جمع نمیکند خداوند میار من و ایشان در قیمه
 الا در حالیکه غضبنا که است بر ایشان بدید باری
 گوید عرض کردم و جوی دیگر هست نزد ما که میگویند
 شما انبیاء هستید و میخواهند بر ما در این باب قرانی
 یا ایها المرسل کلوا من الطیبات و اعطوا صلاتی عجا
 تعلو

تعلو علیهم حفره و فرود یابد بدید سمع من و بصر من و بشره
 من و بشره من و لحم من و دم من بری هستند از این جماعت
 خداوند و رسول او بری هستند از این جماعت نیستند این
 بر دین من و دین ابا من قسم جدا جمع نمی کنند خداوند میار
 من و میان این جماعت در قیمه الا و اینکه غضبنا که است بر
 ایشان بدید میگوید عرض کردم فدایت شوم پس شما
 هستند حفره و فرود خدا من علم خدا هستیم و تر جان و بی
 خدا هستیم ما جماعتی هستیم معصوم اگر کرد است خداوند
 ما و انی کرد است از معصیه ما و ما شیم چه بالغه الهی
 هر کسی که قست اسما و روی زمین است و باز در جای نقل
 کرده از رجال کشته که او بنده خود را مایه کرده از حفره صادق
 علیه السلام که فرود خداوند لعنه کند معصیه ابدید را بدینیکه
 او دروغ می گفت بدید بر من خداوند چنان بدید کردی
 خداوند کند کسی را که میگوید در حق ما چیز نرا که ما می گوئیم
 ما را فرود ما و لعنه کند خداوند ندان که ما را از
 عبودیت خداوند بدید میکنند خداوندی که ما را خلق کرده

و بسوی او است باز گشت ما و عاود ما و بدست او است
پیشانی ما و باز در چهار نقل کرده از کافی میزند خود را بعضی
احباب حقه صادق علیه السلام که گفت روزی صفره بید
آمد بنزد عاود صالحی که غصبات بود و فرمود من قبل از
این بیرون امدم بجهت حاجت و کاری پس بر خوردم
بعضی مردان اهل مدینه پس فریاد کرد لبیک جعفر این
محمد لبیک پس فی الفور برگشتم خانه ام حائف و سر
ناک از کفنه او و سجده کردم در مسجد خودم از برای
وردگار خود و حاکم ما کردم صوره خود را و دلیل کردم
از برای او نفس خود را و بتری هستم خداوند از آن
خدای او و هرگاه عیسی ابن مریم قادی میگرد از آنچه
خداوند در حق گفته که بنده دلیل خداوند است و هرگاه
که میشد بگری که هرگز چیر نیافتم خود و گریه میشد بگری
که هرگز چیر نیافتم بنده ابد و لال میشد بلای که هرگز
نکلم نکند ابد بعد از آن فرمود خدا لعنة کند ابو الحلفاء را
و بکش او را با حص و باز در چهار نقل کرده از رجال شیع

که او

که او روایت کرده بنزد خود از مصارف که گفت وقتی که تبلیغ
گفتند جماعتی در کوفه داخل شدم خدمت صفره صادق علیه السلام
پس با و خند دادم از فعل آنها پس صفره افتاد سجده و سینه خود را
بر زمین چسباند بود و می گریست و بانگشت خود را می کرد
و تفریح و ابتهال میکرد و میگفت بل عیسی بن مریم یا فرزند بیابا
این کلام را بگزار میگردد بعد از آن سر برداشت و اشکهای او
میدریخت بر پیش مبارکش پس پشیمان شدم از آن صغری که با
صفره دادم و عرض کردم فدایت شوم بر تو چه تقصیری هست
از فعل این جماعت صفره فرمود ای مصافق عیسی ابن مریم گفته
که مصافری در حق او میگفتند اگر ساکت میشد از او صغری
حق بر خداوند بود که او را گریه کند و گریه کند چشم او را و اگر ساکت
شوم از آنچه ابو الحلفاء بجهت این ای زینب در حق من میگوید
خداوند حق است بر خداوند که سحر مرا کند و چشم مرا گریه کند
و باز در چهار نقل کرده از کتاب کشف الغم که او روایت کرده
از دلائل جمعی از مالک جریقی که گفت بودیم در مدینه زمانی
که جلوسند فرقه شیعه و فرقه ها شده بودند پس ما رفتیم خارج
از مدینه و بطرفی نشستیم و خطبه کردیم و ترویج کردیم بنده



فصل اول در بیان اشیاء علیهم السلام و چیزهای که شیعہ در حق آنها میگویند
تا آنکه بخوانند و بگویند اینها پس ناگاه دیدیم حفره‌ها
علیه السلام بالای سر ما ایستاده سوار الاغی نفوذیم از کجا
آمد پس فرمود ای مالک وای خالده کی بجهنم شتادید و بگویند
عرض کردیم بخوانند و بگویند الان و الساعه فرمود بپایند
از برای ما است پروردگاری که حفظ میکند ما را در شب
و روز و عبادت او میکنیم ای مالک وای خالده بگویند در
حق ما هر چه خواهد و قرار ما را مخلوق خدا و این را بگویند
تکبر کرده بر ما در حالی که سوار الاغ بود و بدانکه ای تو من
و مومنانم فرقی که امام علیه السلام فرمود هر چه هستیم و هر
چه داریم از صفات و کالات مخلوق دیگری هستیم که وجود
ما را او موجود کرده و کالات ما را او عطا فرموده و ما
نیستیم نه ایجاد و نه انرا و فضل از اعطاء کالات خود ما
این مخلوق را در مرتبه خالق او و موصی او و معطی کالات
او و در دو روی او شرق تا مغرب است و من خدا ترس باید
صد و فرمایشات ائمه را بگویم السلام ملا حظت داشته باشد در این
رمانی که این مومنان مخلوق با انواع و اقسام در میان فرقه شیعہ هم
هست و احتیاج کند ضمیم بالذکر و البکر که در شهر شوال ۱۳۴۱

